

پیشرفته‌تری وجود دارد، مثلاً فشارهای اخلاقی.^۱ شاه، در کتابش پاسخ به تاریخ، تفاوتی میان زندانیان سیاسی، که وجود و زندانی بودنشان را تأیید می‌کرد، و تروریست‌ها قایل می‌شود. گروه اخیر در هیچ مقوله‌ای جا نمی‌گیرند و اصولاً شمارش پذیر نیستند. "در باره اشخاصی که به دلایل سیاسی دستگیر شده‌اند - که البته من نمی‌توانم خرابکاران و آتش‌زنان اماکن عمومی را در این مقوله جا دهم - اعلام می‌کنم که با آنان به طرز صحیحی رفتار شده‌است و هرگز مورد ضرب و شتم قرار نگرفته‌اند. هیچ کس نمی‌تواند از یک مرد سیاسی نام ببرد که ساواک او را تصفیه کرده‌باشد."

اگر معنای سخنان شاه را خوب فهمیده باشیم، مردان سیاسی نظیر شاهپور بختیار، یا مهدی بازرگان، یا سایر مخالفان "با اسم و رسم" هرگز شکنجه نشده‌اند، و این راست است. اما تروریست‌ها (خرابکاران) مردان سیاسی نبودند، و می‌شد هر بلایی بر سرشان آورد، از جمله "تصفیه" شان کرد. مثل بیژن جزنی.

در ۱۳۴۷، بیژن جزنی با سیزده نفر شریک جرم محاکمه می‌شود. پیش از آن، طی دوازده ماهی که میان دستگیری و محاکمه‌اش سپری شده بودند، بیست و نه روز او را شکنجه کرده بودند تا اقرار کند که فقط تئورسین نیست، بلکه اسلحه نیز بدست گرفته‌است. بیژن جزنی در اعتراض به رفتار بدی که با او می‌شد، اعتصاب غذا کرد. زندانبانان سعی کردند دهانش را با پیچ‌گوشتی باز کنند و بزور غذا در حلقش بریزند. در این کش و قوس، زندانبانان یک دندان او را شکستند. شیری که در دهانش ریختند باعث اسهال او شد. وقتی بازپرس محاکمه‌کارش را

شروع کرد. شکنجه‌ها متوقف شدند. زنش، مهین، هر پانزده روز یکبار می‌توانست به ملاقاتش برود. در جریان محاکمه، مهین روایت متهمان از شکنجه‌هایشان را برای ناظران خارجی ترجمه می‌کرد،^۱ که بخاطر آن از سوی یکی از معاونان سپهبد مقدم تهدید شد.^۲ حکم محکمه صادر شد. بیژن جزنی به پانزده سال حبس محکوم گردید. او مشغول نگارش کتابی درباره تاریخ انقلابی ایران بود که واقعه حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل اتفاق افتاد. از این زمان به بعد شکنجه‌ها از سر گرفته شدند. بدون آنکه جرم تازه‌ای مرتکب شده‌باشد بیژن جزنی مظنون شماره یک می‌شود. ساواک که مطمئن بود او از زندان شورش را رهبری می‌کند، او را مجبور کرد که گروه‌های دیگر و سوءقصد‌هایی را که در مرحله طرح‌ریزی بودند افشا کند. چهار هفته یکبار - یا پس از هر سوءقصدی که اتفاق می‌افتاد - او را از سلولش خارج می‌کردند و به اتاق شکنجه می‌بردند. دوره‌های شکنجه با ملاقاتهای زنش معلوم می‌شد: وقتی که او حق نداشت به ملاقات شوهرش برود، معنایش این بود که او را از زندان قصر، که دوران حبسش را در آنجا می‌گذرانند، خارج کرده و برای شکنجه کردن به زندان کمیته مشترک برده‌اند. وقتی بیژن جزنی از این جلسات باز می‌گشت نای حرف زدن با مهین را نداشت. فقط قطرات

۱. به نقل از گزارش بتی آشتون (Betty Assheton) به عفو بین‌المللی.

۲. او تهدید می‌شد که شایعاتی درباره بی‌عفتی‌هایش سرزبانها خواهند انداخت، که باعث می‌شد او حق حضانت فرزندانش را از دست بدهد. در همان حال که ساواکی مهین را تهدید می‌کرد، او سخنانش را برای ناظران خارجی ترجمه می‌کرد. که مستقیماً به مقامات ایرانی اعتراض می‌کردند!

اشک بودند که خموشانه سرازیر می شدند و نومیدیش را روایت می کردند.

با مداد یک روز ۱۳۵۴، مهین جزنی برای ملاقات با شوهرش به زندان قصر رفت. مهین خاطر جمع بود. آخرین باری که هفته قبل او را دیده بود، سرحال بود. شش ماهی می شد که بیژن را شکنجه نکرده بودند. در ورود به زندان قصر تقاضای ملاقات با شوهرش را می کند. نگهبان سر پُست به او پاسخ می دهد که بیژن و عده ای از افراد گروهش را به مناسبت عید نوروز به زندان دیگری منتقل کرده اند. نگهبان در ادامه کلامش می گوید: قرار است به مناسبت نوروز عده ای از زندانیان مشمول عفو ملوکانه قرار گیرند. مهین، ناباورانه، به خانه برمی گردد. او فکر می کند که بیژن را به یکی از زندانهای دوردست داخلی تبعید کرده اند و او برای دیدنش باید چند روزی صبر کند.

فردای آن روز^۱ خبر کوتاهی در کیهان خواند که بیژن جزنی و عده ای خرابکار در حالی که سعی داشتند از زندان فرار کنند کشته شدند.

سال ۱۳۵۴، سرتیپ طاهری بدست عده ای از فدائیان خلق ترور می شود. شاه خشمگین است. پس از سرتیپ زندی پور، این دومین رئیس کمیته مشترک است که بدست چریکها کشته می شود. باید کار را یکسره کرد. در حالی که ساواک تروریستها را دستگیر می کند سوءقصدها تمامی ندارند. پس سرنخها باید در دست کسانی باشد. ساواک این سازمان دهنده ها را به شاه معرفی می کند: رهبران اصلی چریکها که در

زندان با خیال راحت توطئه چینی می کنند. ساواک چنین القا می کند که با حذف اینها چریکها نیز به یک ضرب نابود می شوند.

شاه با برنامه ساواک مخالفت نمی کند. دستور صریح هم نمی دهد. در مواردی از این قبیل به ندرت اتفاق می افتد که دستورها کتبی صادر شوند. معمولاً از "متخصصان امر" می خواهند که سکوتها و جمله های ناتمام رؤسای دولتها را تعبیر و تفسیر کنند. اینجا هم چنین موردی بود. بدیهی است که ساواک بدون رضایت بالاترین مقام مملکت نمی توانست چنین مسؤولیتی را به گردن بگیرد.

بیژن جزنی و هشت تن از رفقاییش (هفت فدایی خلق و یک مجاهد) به زندان اوین انتقال یافتند.

در این فاصله زمانی، رؤسای ساواک، پرویز ثابتی، ناصر مقدم و نعمت الله نصیری در مقر ساواک در سلطنت آباد جلسه ای تشکیل دادند و درباره جزئیات اجرایی اعدام تبادل نظر کردند. این مردان نمی توانستند بی گدار به آب بزنند و ناگزیر بودند برخی مقررات را مراعات کنند. نمی شد زندانیان را تیرباران کرد، چون حکم دادگاه وجود نداشت. و بعد، مصلحت ایجاب می کرد که پای ارتش در این ماجرا به میان کشیده نشود. نهایتاً تصمیم گرفته شد که آنها را سر به نیست کنند. حسین زاده و تهرانی، دو تن از شکنجه گران زبده ساواک، مأمور این کار شدند. و حالا ما پس از اعترافات تهرانی در محکمه انقلاب اسلامی از جزئیات نقشه اعدام این نه تن زندانی با اطلاعیم.

هنگام شب، ساواکیها به سراغ زندانیان به اوین می روند. چشمانشان را می بندند و آنها را سوار لندروور خودشان می کنند و به سمت تپه های شمال تهران براه می افتند و به محلی خلوت و خالی از سکنه

می‌رسند. زندانیان به هیچ وجه دلواپس سرنوشتی که برایشان رقم زده‌اند، نیستند. طی هفت سالی که در زندان بسر برده‌اند، بارها بازیچه‌امر و نهی زندانبانانشان بوده‌اند و حالا نیمه شب بیدار کردن و به مقصد نامعلومی بردن، آنها را دیگر نگران نمی‌کند.

پس از رسیدن به محل مورد نظر، ساواکیها زندانیان را از اتومبیل پیاده می‌کنند و به آنان دستور می‌دهند به زانو بیفتند. تهرانی به آنان خبر می‌دهد: "ما می‌خواهیم شما را بکشیم." بیژن پاسخ می‌دهد: "شوخی بس است." تهرانی می‌گوید: "شما هنوز فرصت دارید زندگیتان را نجات دهید به شرط آنکه ابراز ندامت کرده و از پیشگاه ملوکانه طلب عفو کنید. - پاسخ هر نه زندانی منفی است. ما قبلاً این کار نکردیم و حالا هم نمی‌کنیم." تهرانی و حسین‌زاده و همدستانشان ماشه مسلسل‌هایشان را می‌چکانند. نه مرد از رو به زمین می‌افتند. تیر خلاص را نیز یک به یک تهرانی شلیک می‌کند. جنازه‌ها هرگز به خانواده‌هایشان تحویل داده نخواهند شد.

وقتی مهین جزنی از خبر مطلع شد، فهمید که شوهرش را کشته‌اند. بیژن هرگز از نقشه فرارش با وی صحبتی نکرده بود. بلافاصله او شروع می‌کند به پخش کردن این خبر که ساواک بیژن جزنی را کشته‌است. مطبوعات غربی خبر را با بازتاب گسترده‌ای منتشر کردند.^۱ در برابر تأثیرات برانگیخته عمومی، نصیری مهین جزنی را احضار می‌کند. او همراه با پدر شوهرش به مقر ساواک می‌رود. سپهبد نصیری به او امر می‌کند که از پخش اخبار نادرست دست بردارد از برپا داشتن مجالس

۱. مخالفان رژیم آن وقتها مرگ زندانیان را در اثر شکنجه اعلام می‌کردند.

عزاداری خودداری کند. او با این عبارت مهین را تهدید می‌کند: "اگر این کارهایت را متوقف نکنی با خود تو کاری نخواهیم داشت، اما دو پسررت بهایش را خواهند پرداخت." نصیری به عهدش وفا کرد. دو سال بعد، بابک پسر ارشد جزنی در حالی که عازم انگلستان بود در فرودگاه دستگیر شد. ساواکیها او را به همان سلول سابق پدرش بردند و به او گفتند: "اگر مادرت به فعالیت‌هایش ادامه دهد بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر پدرت آمد." بابک پانزده روز در بازداشت ماند، با او بدرفتاری نشد. او چهارده ساله بود.

فرح، شهبانو، تأثیر تعدیل‌کننده‌ای بر ساواک داشت. سپهبد نصیری او را دوست نداشت. او علاقه فرح به فرهنگ غربی و روشنفکران را دو رکن براندازی در ایران می‌دانست. هر آن چه که در ایران صبغه فرهنگی و هنری داشت، پیرامون شهبانو جمع می‌شد. وقتی روشنفکری از جمع دوستانش دستگیر می‌شد، فرح نزد شوهرش شفاعت او را می‌کرد تا تخفیفی در کیفرش داده شود. از آن جمله مورد ابراهیم گلستان، کارگردان سینما بود که ساواک او را به جرم روشنفکر بازی دستگیر کرد. ابراهیم گلستان از هنرمندان دربار آشنا بود و مزید بر آن خرابکار هم نبود. شاه به حرف فرح گوش داد. چند روز بعد ابراهیم گلستان را در کاخ به حضور پذیرفت و با اشاره به رنگ و رخسار آفتاب سوخته‌اش به وی طعنه زد: "نمی‌دانستم در جایی که شما از آنجا می‌آید فرصت برنزه شدن هم داشته‌اید!"

اشکال کار با محمدرضا شاه این بود که او می‌خواست همه سرنخها در دست خودش باشد. غیرممکن بود بتوان تصمیمی را به او تحمیل کرد.

وساطت به نفع زندانیان نمی‌بایست از حد توصیه تجاوز می‌کرد. به سپهبد نصیری کسی جز شاه نمی‌توانست دستور بدهد. وقتی ملکه به او دستوری می‌داد، مؤدبانه به او پاسخ می‌داد و اجرای اوامر را به اجازه شاه موکول می‌کرد. بدین جهت، درباریان و خود فرح هرگاه می‌خواستند اطلاعاتی دربارهٔ یک دستگیری بدست بیاورند، ترجیح می‌دادند به پرویز ثابتی مراجعه کنند. این همان کاری بود که فرح دربارهٔ پری حاجبی کرد.

در ۱۳۵۱، ساواک پری حاجبی را به عنوان فدایی خلق دستگیر کرد. او را شکنجه و ممنوع الملاقات کردند. از قرار معلوم پری حاجبی از دوستان دوران مدرسه شهبانو بود. یکی از دوستان خانم حاجبی با اطلاع از دستگیریش، وضعیت ممنوع الملاقات بودنش را به شهبانو خبر داد. شهبانو به پرویز ثابتی تلفن کرد و از او خواست که بگذارند زندانی با دوستانش ملاقات کند. با پادرمیانی شهبانو، دوستان دانشگاهی، از جمله هماناقلی، توانستند به ملاقات پری حاجبی بروند. نکته‌ای که در این روایت جای تأمل دارد این است که فرح از شکنجه شدن یکی از دوستان دوران کودکی‌اش یکه نخورد. او هم در انزوای قدرت به شوهرش پیوسته بود. از ۱۳۵۳ شاه همسرش را برای معرفی ایران در مراسم رسمی شانه به شانه خود شرکت می‌داد. قریحه قدرت طلبی فرح نیز پرورش یافته بود. لذا، او ناگزیر بود عظمت و اسارت قدرت را یکجا بپذیرد...

پرویز ثابتی هر مشارکتی در قتل بیژن جزنی را انکار می‌کند. هم به نام شخصی و هم به نام ساواک. او می‌گوید: "زندانیان باکندن نقبی در زیر سلولشان در زندان قصر سعی کرده بودند از آنجا فرار کنند. به این دلیل آنان به زندان اوین انتقال یافتند و آنجا شروع کردند به تحریک زندانیان دیگر به شورش. پس از آن بود که تصمیم گرفته شد آنان را برای مراقبت

بهرتر به زندان کمیتهٔ مشترک انتقال دهند. بین راه انتقال به زندان جدیدشان آنان سعی کردند از دست زندانبانانشان بگریزند. و اینان تیراندازی کردند. چند نفری از آنان کشته شدند. ثابتی در ادامهٔ سخنانش می‌گوید، این توطئهٔ کثیف، آنان را به مرتبهٔ قهرمانی ارتقا داد، در حالی که برخی از آنان در دو یا سه سالی که در پیش بود از زندان آزاد می‌شدند. "نظرش را دربارهٔ اعترافات تهرانی در محاکمه‌اش جو یا شدیم. ثابتی گفت: "او دروغ گفته‌است، تهرانی مطمئن بود که در عوض شرح جزئیات سفاکی رژیم گذشته، زعمای رژیم جدید او را مشمول عفو قرار خواهند داد." پرویز ثابتی تأکید می‌کند: "مأموران ساواک هیچ زندانی را اعدام نکرده‌اند، نه در درون زندان و نه در بیرون از آن. وانگهی، دلیلی برای این کار وجود نداشت. قوانین کشور اجازه می‌دادند که عاملان اغتشاش را از راه قانونی اعدام کرد."

سیستم دفاعی پرویز ثابتی خیلی شبیه سیستم دفاعی رسولی، از مأموران وفادار به او است. ثابتی هم مثل رسولی، از کمبود اطلاعات درست برای خلط مبحث استفاده می‌کند. با وجود کیفر اعدام در ایران چرا باید زندانیان را دزدکی کشت؟ استدلالی ظاهراً یک پارچه و تا حدودی درست، چونکه عدهٔ کثیری از زندانیان تیرباران شده بودند، متها جزنی محاکمه و محکوم به حبس شده بود، و ثابتی هم می‌داند که نمی‌شد او را به طور قانونی اعدام کرد. مثل رسولی، متها با ظرافت بیشتر، پرویز ثابتی هم دشمنانش را به دروغگویی متهم می‌کند، ولی گاهی دچار تناقض گویی می‌شود. فی‌المثل، او می‌گوید که ساواک شواهد زیادی در اثبات مجرمیت رضا براهنی در اختیار داشت. (مثلاً دربارهٔ ترجمهٔ برخی از آثار تروتسکی به زبان فارسی)، لذا، ضرورتی نداشت که او را برای

اعتراف کردن به آن چه که از پیش می‌دانستیم، شکنجه کرد. او در ادامه سخنانش می‌گوید، با وجود اتهامات سنگینی که بر ضد براهنی داشتیم، او مدت کوتاهی در بازداشت بود و بعد آزاد شد. حالا باید پرسید، اگر براهنی واقعاً مجرم بود چرا او را در دادگاه محاکمه و محکوم نکردید؟ از طرف دیگر، برخلاف ادعای پرویز ثابتی، کجای این بازداشت طولانی مطابق قانون بود. مگر قانون مدنی ایران مقرر نداشته‌است که متهم را نمی‌توان بیش از چهل و هشت ساعت، بدون ارجاع او به محکمه، بازداشت کرد؟

۱۵

ایالات متحد آمریکا و ایران: دوستان ساختگی

شاه خطاب به کریمت روزولت، معمار کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اظهار می‌دارد: "من تاجم را به خدا، به ملت، به ارتشم و به شما مدیون هستم." از این زمان به بعد، همکاری میان ایالات متحد آمریکا و ساواک رو به توسعه می‌گذارد.

امریکاییان به دلایل استراتژیکی در ایران حضور دارند. دو هزار و هشتصد کیلومتر مرز مشترک ایران با اتحاد جماهیر شوروی [سابق] مایه اشتغال خاطر آمریکا است. ایران با کشورهای اروپای غربی، که آنها نیز با "اردوگاه کمونیستها" در تماس مستقیم‌اند، در مرکز ثقل توجه امریکاییان قرار دارد. شورویها با یک حمله - آن چه که در مورد افغانستان صدق نمی‌کرد - می‌توانند خودشان را به سواحل خلیج فارس برسانند و منطقه را

ناامن کنند. در اواخر دهه ۱۹۵۰، ایالات متحد آمریکا، کشورهای منطقه را در پیمان ستو دور هم جمع می‌کند. از جانب، دیگر، با ایران یک پیمان کمک نظامی امضا می‌کند و به موجب آن متعهد می‌شود از ایران در صورت حمله خارجی حمایت کند. به موازات آن امریکاییان با دادن اسلحه و تأمین مستشاران نظامی بنیه دفاعی ایران را تقویت می‌کنند. هدف اصلی این سیاست به گفته سفیر وقت آمریکا در تهران، جان سی. ویلی^۱ عبارت بود از "حفظ نظم در کشور و توانایی مقابله با قیام مردم". اگر کشورهای عضو پیمان ناتو را استثنا کنیم، ایران در فاصله ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ در بین همه کشورهای از بیشترین کمک نظامی آمریکا برخوردار می‌شود. در این دوره بیش از ده هزار امریکایی در ایران مستقر می‌کردند. این رقم در سالهای بعد مرتباً افزایش می‌یابد. در اواخر دهه ۴۰ کمکهای بلاعوض متوقف می‌شود. ایران که قدرتش تثبیت شده است می‌تواند آن چه را لازم دارد بخرد. با افزایش قیمت نفت، ایران به بزرگترین خریدار اسلحه امریکایی در دنیا و به بزرگترین استفاده کننده از مستشاران امریکایی، که تعدادشان در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۵۵ هزار نفر بود، مبدل می‌شود.

برای آنکه حکومت شاه از داخل متزلزل نشود، امریکاییان در چهارچوب برنامه اصل ۴ و سپس با دادن وام سعی می‌کنند بنیه اقتصادی کشور را نیز تقویت کنند. درست پس از سرنگون کردن دولت دکتر مصدق، آمریکا چهل و پنج میلیون دلار وامی را که مصدق برای اخذ آن بیهوده تلاش کرده بود، در اختیار دولت سرلشکر فضل‌الله

1. John C. Wiley

زاهدی می‌گذارد. در پایان دهه ۴۰ ایران دیگر به کمک اقتصادی آمریکا نیازی ندارد. مناسبات آمریکا - ایران که تا این زمان همان مناسبات سلطه کلاسیک کشور جهان سومی و قدرت حامی‌اش بود، در جهت متعادل شدن تغییر می‌کند. امریکاییان که در دوره رکود اقتصادی افتاده‌اند، خریدهای کلان اسلحه را نه تنها وسیله‌ای برای تقویت امنیت منطقه می‌بینند بلکه آن را چونان کپسول اکسیژنی برای اقتصاد از نفس افتاده‌شان می‌یابند. من بعد فشارهایی که ایالات متحد آمریکا بر ایران اعمال می‌کند نمی‌تواند مثل گذشته مؤثر باشد.

با وصف این، شاه همچنان از امریکاییان می‌ترسید. او که میان عزم قدرت‌طلبی‌اش و ترس از هم‌پیمانش گیر کرده بود، در تمام دوران سلطنتش میان دو شق این تناقض بندبازی خواهد می‌کرد. زوج سیا - ساواک بازتاب زوجی است که شاه و دولت ایالات متحد آمریکا تشکیل داده بودند.

ایالات متحد آمریکا در ۱۳۳۶ تصمیم گرفت که ایران را به سرویس پلیس مخفی مجهز کند. هدف سیا ایجاد تشکیلات زیربنایی بود که بتواند به کارهای ضدجاسوسی در ایران و به شناسایی جاسوسان شوروی پردازد. سیا و کارگزارنش در ایران (که برای ساواک نیز کار می‌کردند) در صدد فراهم آوردن اطلاعاتی دست اول درباره مرز ایران و شوروی بودند که سیا در طول آن ایستگاههای نیرومند استراق سمع نصب کرده بود. ساواک هم به سهم خودش موظف بود عوامل نفوذی را در دستگاه دولت (که بنا به تعریف خارجی‌ان نمی‌توانستند در آن داخل شوند) شناسایی کند. مأموران ساواک نیز به عنوان وردست به سیا خدمت می‌کردند. هرگاه سیارد فعل و انفعالاتی را کشف می‌کرد، پس از آن کار

تعقیب، استراق سمع تلفنی و دستگیریهای احتمالی را مأموران ساواک برعهده می‌گرفتند.

اما به نظر سیا، نقش اصلی که ساواک می‌باید ایفا می‌کرد حفظ ثبات کشور بود. ساواک نیز چون ارتش می‌بایست ایران را در برابر خطر شورش حفظ می‌کرد. امریکاییان هنوز خاطره توده‌ایها را که در مرداد ۱۳۳۲ مجسمه‌های شاه را در خیابانهای تهران به این سو و آن سو می‌کشیدند و نیز اهمیت توطئه کمونیستی در ارتش ایران را به یاد داشتند. از ساواک خواسته شده بود که مراقب باشد تا چنان وضعیتی تکرار نشود. وظایف خوب تقسیم شده بودند: ایالات متحد آمریکا در خارج از ایران کمونیسم را مهار می‌کرد و ایران در داخل آن را سرکوب می‌کرد. طرح ساده لوحانه‌ای که به سقوط شاه و به از دست رفتن ایران برای آمریکا منجر خواهد شد.

روابط با سیا را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول، مرحله مناسبات اطمینان بخش است که با تسلط بی‌چون و چرای امریکاییان بر مقدرات ایران مقارن بود. در این دوره، مستشاران امریکایی در همه سطوح ساواک حضور داشتند و مستقیم در اداره روزانه اطلاعات مداخله می‌کردند. در ادارات دوم و هشتم ساواک، امریکاییان روزمره با ایرانیان کار می‌کردند و اینها بودند که مأموران ساواک را در کار ضدجاسوسی تعلیم می‌دادند. هر شش ماه، مریانی (حدود دوازده نفر) برای تدریس "درسهای جبرانی" می‌آمدند. این درسهای جاسوسی خیلی پیشرفته نبودند. در این درسهای مفاهیم اولیه‌ای که هر مأموری می‌باید بداند آموزش داده می‌شد: مثلاً چگونه جاسوسان را تعقیب کرد، چگونه به

مکالمات تلفنی سفارتخانه‌ها گوش داد، کجا میکروفون نامرئی نصب کرد، چگونه، بدون برانگیختن سوءظن، از راه سیستمهای رمز و صندوقهای پستی با مأموران دیگر ارتباط برقرار کرد و... درسهای عموماً عبارت بودند از نمایش نوارهای ویدیویی استاندارد که سیا آنها را به سایر کشورهایی هم که در آنجا سرویس مستشاری داشت می‌فرستاد. کارمندان عالی‌رتبه و رؤسای ادارات ساواک برای دیدن دوره به لانگلی^۱، مقر سیا در ایالات متحد آمریکا اعزام می‌شدند. در یک کلام آموزشهای سیا تنها یک هدف را دنبال می‌کرد و آن مبارزه با کمونیسم بود.

این دوره اول روابط سیا و ساواک در ۱۳۵۱ پایان می‌یابد. شاه تصمیم می‌گیرد به مداخله امریکاییان در برنامه‌های داخلی ساواک خاتمه دهد. من بعد، مبادله اطلاعات، آن طور که زیننده دو دولت مستقل است، در سطح سران صورت خواهد گرفت.

سال ۱۳۵۱ ضمناً سال تشدید مبارزه با چریکهای شهری است. بدیهی است که روشهای سرکوب کمیته مشترک با حضور ناظران خارجی سرسازگاری ندارد. فی الواقع، کمیته مشترک که قرارگاهش جدا از ساواک بود، برای بیرون نگهداشتن امریکاییان از برنامه‌های داخلی ساواک ایجاد شده بود. جان دی. استمپل^۲، خشونت مفرط ساواک را در آن سالها، نتیجه جداسازیش از سیا می‌داند. در همان دوره مکالمات تلفنی مأموران سیا و افسران امریکایی ضبط می‌شد و جا به جاییهایشان دائماً تحت نظر

1. Langley

2. John D. Stempel, *Inside the Iranian Revolution*.

بود. شاه گرفتار این وسواس که "آنها" ممکن است در صدد عوض کردن او بر آیند، می‌خواست بداند آیا "هم پیمانانش" با دشمنان بالقوه‌اش در تماسند یا نه. همین سیاست را با مأموران بریتانیایی در پیش گرفته بودند. سرآنتونی پارسونز، سفیر انگلیس در تهران خاطر نشان می‌کند که روزنامه فروش مستقر در باجه مطبوعاتی روبروی سفارت هربار که می‌دید او از سفارت خارج می‌شود، تلفن می‌کرد.

یک رویداد فرعی غم‌انگیز بخوبی تداخل روابط میان ساواک و سیا و تغییر موازنه در درون این "پیمان" را نشان می‌دهد.

در ۱۳۵۱ روابط میان ایران و عراق در پایین‌ترین سطح بود. خطر درگیری مسلحانه روز به روز بیشتر می‌شد. با وصف این، نه ایران و نه عراق نمی‌خواستند وارد یک جنگ آشکار شوند. عراق به این خاطر که می‌دانست از لحاظ نظامی حریف همسایه نیرومندش نیست. ایران به این خاطر که ایالات متحد آمریکا حاضر نبود از ستیزه‌ای حمایت کند که ممکن بود منطقه را به آتش بکشد. دو کشور با برانگیختن کردها، دست به جنگ فرسایشی برضد یکدیگر می‌زنند.

شاه توسط سیا از امریکاییان می‌خواهد که به کردهای عراقی که با حکومت مرکزی در نبردند اسلحه بدهد تا عراق را ضعیف کند. این کمک مکمل کمک تسلیحاتی مهمی بود که ایران در اختیار کردهای عراقی می‌گذاشت. هنری کیسینجر و ریچارد نیکسون با تقاضای شاه موافقت می‌کنند. این برنامه کمک به عنوان "التفاتی به هم پیمان ما [ایران] که با سرویسهای ویژه امریکایی همکاری کرده‌است." معرفی می‌شود. طی سه سال، امریکاییان محض خشنود کردن شاه شانزده میلیون دلار خرج می‌کنند. این کمک امریکاییان موقعیت رزمندگان کرد را در

مبارزه‌شان با حکومت عراق تقویت می‌کند و در آنها این توهم را ایجاد می‌کند که ایالات متحد امریکا از مبارزه‌شان حمایت می‌کند. توهمی که البته باطل است. ساواک و سیا با هم توافق می‌کنند که نگذارند حمله‌های کردهای عراقی به آن اندازه توانمند باشند که به هدفشان برسند. شاه هرگز با کردستان خود مختار عراقی، که ممکن بود کردهای ایرانی را وسوسه کند، موافق نبود. هدف شاه تنها این بود که بغداد را با واداشتن به نگهداری ارتش نیرومندی در کردستان عراق، تضعیف کند.

در ۱۹۷۵ شاه در الجزیره قراردادی با عراق امضا می‌کند که تصور می‌شد به اختلافات مرزی دو کشور برای همیشه خاتمه داده‌است. شاه ایران که به اهدافش رسیده بود، بلافاصله کمک به کردهای عراقی را متوقف می‌کند. شاه امریکاییان را از این تصمیم خود آگاه نکرده بود، و همین حدود آزادی عملش را در برابر هم پیمانانش نشان می‌دهد. امریکاییان که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بودند و کمکهایشان از راه ایران به کردهای عراق می‌رسید، ناگزیر شدند از تصمیم شاه پیروی کنند. هزاران کرد زیر آتش ارتش عراق قتل عام شدند، دویست هزار نفر به عنوان پناهنده از مرزها گذشتند. امریکاییان که از سوی نمایندگان کردهای برای اعطای کمک انسانی زیر فشار بودند به آنان پاسخ دادند: "نمی‌باید عمل سّری را با عمل انسانی اشتباه کرد."

در سرزمین امریکا، اف. بی. آی. کاری به کار ساواک نداشت. دولت امریکا که از حضور ساواکیها در خاک خود اطلاع کامل داشت، برای خشنودی هم پیمانانش از سیا خواست که کاری به کارشان نداشته‌باشد. به اف. بی. آی. نیز که وظیفه‌اش جلوگیری از ورود

جاسوسان به سرزمین امریکا است، دستور داده شد مداخله‌ای نکنند.

مأموران سیا به رغم حضور گسترده‌شان در ایران نتوانستند عاقبت رژیم شاه را پیش‌بینی کنند. سیا که به توانایی ساواک اطمینان داشت، امر نظارت بر جامعه ایرانی و درک مشکلات آن را به ساواک واگذار کرده بود. سیا از ترس واکنش شاه هرگز با مخالفان رژیم تماس نگرفت. امریکاییان نخستین فریب‌خوردگان قدرتی بودند که خودشان در اختیار شاه گذاشته بودند. آنها گمان می‌کردند وحشتی که ساواک بر کشور گسترده بود، آن را در برابر هرگونه عصیان مردم بیمه می‌کند. تا وقتی که شاه یک ضدکمونیست بود، چیزی که مایه نگرانی باشد وجود نداشت. امریکاییان هرگز در صدد برنیامدند که به عمق جامعه ایرانی نفوذ کنند، کاری که پیش از آنها انگلیسیها کرده بودند. آنها فقط با ایرانیهای غربی شده‌ای که به زبان انگلیسی حرف می‌زدند تماس داشتند. آنها معتقد بودند که این جماعت تصویر خوبی از طبقه متوسط ایران برایشان تداعی می‌کنند. آنها هیچ وقت به مشکل فساد مالی و اداری، که به نظرشان ربطی به آنها نداشت، توجه نکردند. از جامعه ایرانی در حال تجزیه شدن آنها جز زرق و برقهای شاهنشاهی چیز دیگری نمی‌دیدند. ریچارد هلمز،^۱ سفیر ایالات متحد امریکا تا ۱۳۵۶، اظهار می‌کرد که فوق‌العاده تحت تأثیر قدرت و ثروت شاه بوده است. یک چنین پادشاهی کجا آسیب‌پذیر می‌نمود. با وصف این، ساواک که سولیوان^۲ جانشین هلمز، "آن را مطیع

1. Richard Helms

2. Sullivan

خود می‌دانست"، امریکاییان را از وضعیت داخلی کشور مطلع نمی‌کرد. شاه به حق فکر می‌کرد که این مسأله به آنها مربوط نیست. همچنین سیا به ایالات متحد امریکا از محتویات جعبه آینه مغازه گزارش می‌داد نه از آنچه در پستوی مغازه می‌گذشت. چارلز ناس،^۱ متخصص مسائل خاورمیانه در وزارت امور خارجه امریکا در ۱۳۵۶ بر این باور بود که مناقشه‌ها در حزب رستاخیز واقعی‌اند (!) و برای مهار کردن طوفان حق‌طلبی‌هایی که جامعه را در می‌نوردید، کافی هستند. متخصصان سیا به سهم خودشان در وجود آیت‌الله خمینی خطری که ایالات متحد امریکا را تهدید کند نمی‌دیدند. آنها با ترجمه آثار [آیت‌الله] در اواخر رژیم شاه آشنا شدند و تازه آنها را از ساخته‌های ساواک، مغرضانه و جعلی پنداشتند، که خود این حدود همکاری و اعتماد متقابل دو سازمان امنیتی را نشان می‌دهد! سیا که با اطلاعات ساواک گمراه شده بود، محمدرضا پهلوی را پادشاهی می‌دید که بر خودش، بر کشورش و بر مخالفانش مسلط است. امریکاییان هرگز ندانستند که او به بیماری سرطان مبتلا بوده است. و این بی‌اطلاعی جای شگفتی نیست، زیرا به موجب بررسی‌هایی که پس از ناکامی سیا در ایران صورت گرفت معلوم شد که هیچ دستگاه استراق سمع الکترونیکی در کاخ سلطنتی کار نگذاشته بودند. و بدتر از آن: سیا هیچ مأموری در میان نزدیکان شاه نداشت، و امریکاییان تماسهای شخصی‌شان را با شاه و با ساواک کافی می‌دانستند. اول آذر ۱۳۵۷، یعنی دو ماه و چند روز قبل از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، بی‌سیم سیا از تهران پیامی مخابره کرده است که شاه را در سلامت کامل

1. Charles W. Naas

جسمانی و دماغی معرفی می‌کرد، در حالی که شاه گرفتار بحرانهای طولانی کسالت بود. در شهریور همان سال، در حالی که شورش انقلابی یک سالی می‌شد که کشور را فرا گرفته بود، سیا گزارش می‌داد: "ایران نه در وضعیت انقلابی است و نه حتی در وضعیت پیش از انقلاب. شاه تا ده سال آینده هم فعالانه بر سر قدرت خواهد ماند"^۱ سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا در خاطراتش می‌نویسد که "تا شهریور ۵۷ ایران موضوع صحبت روزمره با پرزیدنت کارتر نبود." او اضافه می‌کند "که گزارشهای سیا آنها [ونس و کارتر] را خاطر جمع کرده بود"^۲. وقتی اغتشاشات اوج گرفتند، امریکاییان که هنوز از مدار القاءات ساواک خارج نشده بودند، کمونیستها را دخیل دانستند. در اوایل آذر آن سال بود که با فراگذشتن از نظرات ساواک، در صدد برآمدند با مخالفان معتدل رژیم تماس بگیرند. اما خیلی دیر شده بود. دیگر کمتر کسی حاضر بود با ملاقات با آنها خود را به خطر بیندازد. در شهریور ۱۳۵۷ در برابر کمیسیون سِری سنا، نمایندگان سیا اعتراف کردند که برای شناختن مخالفان رژیم شاه زیادی به ساواک اعتماد کرده‌اند.

از بی‌معنا بودن گزارشهایی که سیا در سالهای آخر عمر رژیم شاه درباره وضعیت ایران به واشنگتن می‌فرستاد می‌توان پی‌برد که اصولاً مفهوم امریکایی اطلاعات غلط بود. سیا، سازمان اطلاعاتی بالنسبه جوان،^۳ که در مسائل شرق تجربه‌ای نداشت، توسط همان کسانی گمراه

شده بود که می‌بایست از آنها حمایت می‌کرد. سیا که به قدرتش مغرور بود قربانی تکبرش شد. با وصف این، نشانه‌های هشدار می‌رسیدند کم نبودند. فرانسه و اسرائیل وضعیت ایران را با دقتی بیشتر از ایالات متحد آمریکا تحلیل کرده بودند. فرانسه که دقایق "پیچیدگی شرق" را در مدنظر داشت، می‌دانست که مسائل ایران به نبرد میان کمونیستها و شاه خلاصه نمی‌شد. فرانسه که هیچ وقت در سیاست ایران چون انگلستان درگیر نبوده‌است، طبعاً با مشکلات حادی که راه‌حلهای فوری بطلبند روبرو نبوده‌است. در عوض، فرانسه در عراق که آیت‌الله خمینی در آنجا مقیم بود منافع زیادی داشت و تماسهایش با کشورهای عرب او را از خطری که آیت‌الله خمینی حامل آن بود آگاه می‌کرد. از طرف دیگر، مخالفان فعال ایرانی چون بنی‌صدر و قطب‌زاده که بعدها از همراهان آیت‌الله خمینی خواهند شد، در خاک فرانسه فعالیت می‌کردند. بنابراین فرانسه به منابع اطلاعاتی که بتواند بر مبنایشان وضعیت را ارزیابی کند دسترسی داشت. در بهار ۱۳۵۷ یک مأمور اطلاعاتی فرانسه در ایران گزارشی به پاریس فرستاد که در آن اعلام کرده بود به موجب اطلاعاتی که دارد شاه تا سال آینده تاج و تختش را از دست خواهد داد.^۱ این مأمور که با اپوزیسیون جبهه ملی که رهبران اصلی‌اش تحصیل کرده فرانسه بودند^۲ تماس داشت، توانسته بود اتحاد آینده رجال کشوری و روحانیون و

۱۹۴۲ به مناسبت جنگ جهانی دوم ایجاد شد.

۱. به نقل از: *Débâcle: e'échec américain en Iran*

۲. بویژه مهندس بازرگان، فارغ‌التحصیل دانشسرای عالی فرانسه و اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران.

1. Ledeen Michael, *Débâcle: e'échec américain en Iran*

2. Vance Cyrus, *Hard Choices*,

۳. نباید فراموش کرد که نخستین مرکز جاسوسی ایالات متحد آمریکا، (O.S.S) در

سرسختی گروه اخیر را پیش بینی کند. این اطلاعات هشدار دهنده در اختیار امریکاییان گذاشته شد، ولی چون با اطلاعات منابع خودشان نمی‌خواند به آن وقعی ننهادند. زیرا نمی‌توانستند قبول کنند که سازمان اطلاعاتی کوچکتر از سیا بتواند به اطلاعاتی بهتر از سیا دسترسی داشته‌باشد.

ارزیابی اسرائیلیها از وضعیت ایران اندکی متفاوت بود.

روابط میان ایرانیان و یهودیان سابقه‌ای طولانی دارد. کوروش، شاه بزرگ هخامنشی در سال ۵۳۸ پیش از میلاد مسیح، یهودیانی را که در بابل اسیر بودند آزاد کرد و به آنان اجازه داد که به موطنشان باز گردند. برخی از آنان ترجیح دادند که در زیر سایه شاه بزرگ بمانند و در داخل امپراتوری ایران مستقر شدند. این جماعت یهودی توانست قرن‌ها تاریخ پرتلاطم سرزمین ایران و دگرگونیهای سیاسی بی‌شمار آن را پشت سر بگذارد و انسجامش را حفظ کند. یهودیان که در جامعه مسلمان شهروند درجه دوم محسوب می‌شدند هر آینه چون سایر پیروان اهل کتاب از اذیت و آزار در امان بودند. آنان برابری در برابر قانون را مدیون انقلاب مشروطه ایران هستند. تعداد این جمعیت یهودی در فاصله دو جنگ جهانی با مهاجرت یهودیانی که از ظلم و تعدی اروپاییان از آلمان و از لهستان می‌گریختند افزایش یافت.

سنت مدارا با یهودیان که از زمان رضا شاه تقویت شده بود در زمان پسرش نیز ادامه یافت. در ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) پس از ایجاد کشور اسرائیل [در سرزمین اشغالی فلسطین] رژیم بغداد یهودیان را از عراق بیرون راند. و آنان به استان ایرانی خوزستان پناهنده شدند و اسکان یافتند.

از این تاریخ همکاری نزدیکی میان رژیم شاه و اسرائیل برقرار شد. ایران یکی از نادر کشورهای اسلامی در دنیا بود که از ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) اسرائیل را به رسمیت شناخت. دوافکتو بودن این شناسایی (بدون مبادله سفیر) چیزی از اهمیت آن نمی‌کاست: همه کشورهای منطقه (به استثنای ترکیه) خواستار نابودی بی‌قید و شرط اسرائیل بودند. این شناسایی در ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) تحکیم شد. در حالی که در مصر جمال عبدالناصر در اوج قدرتش از سران دولتهای جهان سوم همبستگی بی‌دریغی در حمایت از مبارزه‌اش برضد "امپریالیسم صهیونیستی" طلب می‌کرد، شاه دست رد به سینه او زد. روابط دیپلماتیک میان مصر و ایران قطع شد. اگر سردی روابط تهران و بغداد را نیز بر سر اختلافات مرزی به آن بیفزاییم، بهتر به عمق انزوای ایران در میان کشورهای مسلمان پی می‌بریم. پس برای رژیمهای عرب طرفدار شوروی در منطقه، ایران کشوری می‌شود که باید آن را بی‌ثبات کرد. دیدیم که در شورشهای سال ۱۳۴۲ تهران، از جمله شعارهای برگزیده روحانیون آشتی ناپذیر، در رأسشان [آیت الله] خمینی، تقبیح شاه به دلیل روابطش با اسرائیل بود.^۱

از ۱۳۳۶، موساد - سازمان جاسوسی و خدمات ویژه اسرائیل - با ساواک همکاری می‌کرد. منافع اسرائیل ایجاب می‌کرد رژیم شاه از ثبات برخوردار باشد. تنها متحد اسرائیل در منطقه نمی‌باید به اردوگاه انقلابیونی می‌افتاد که در مصر و در عراق به قدرت رسیده بودند. از لحاظ استراتژیکی، در صورت حمله کشورهای عرب به اسرائیل، ایران می‌توانست متحد پشت جبهه اسرائیل باشد؛ دست کم، قدرت نظامی

ایران مانع از آن می‌شد که عراق با انتقال نیروهای مستقر در مرز ایران، کمک معتناهی از ساز و برگ و نفرات به کشورهای صف مقدم - مصر و سوریه - بفرستد. همین انگیزه بود که موساد را واداشت تا در ابتدای دهه ۱۳۵۰ داخل معرکه سیا و ساواک در کردستان عراق بشود. سرویسهای جاسوسی دولت اسرائیل معاودین یهودی عراق را به عنوان عوامل نفوذی به میان شبه نظامیان کرد می‌فرستادند. مصطفی بارزانی از رهبران کردهای عراقی، در عوض دریافت کمک پزشکی و نظامی از اسرائیل می‌باید برای حمله بزرگی به ارتش عراق آماده می‌شد. در ۱۹۷۳، به هنگام جنگ کپور، مناسبت فراهم شد. در حالی که سربازان عراق دوش به دوش سوریه‌ایها در بلندیهای جولان می‌جنگیدند، اسرائیل از ملامصطفی بارزانی خواست که با حمله به میدانهای نفتی عراق جبهه دومی بگشاید. امریکاییان که با مأموران سیا در صحنه حضور داشتند، به دلایلی که قبلاً عنوان کردیم، نگذاشتند که کردها دست به کار شوند.

دلایل دیگری هم منافع اسرائیل را در ایران تبیین می‌کردند. موساد در وهله اول ایجاد شده بود تا به یهودیان برای مهاجرت به اسرائیل کمک کند. باری، ایران حدود یکصد هزار یهودی داشت. از طرف دیگر و باز در چشم‌انداز کمک به یهودیان پراکنده در عالم، ایران با اتحاد جماهیر شوروی، کشور دیگری که تعداد زیادی یهودی بالقوه مهاجر در جمعیتش داشت، هم مرز بود. شوروی متحد عمده کشورهای عرب و دشمن اسرائیل بود؛ بنابراین، نزدیک بودن به مرزهای شوروی و گوش دادن به آنچه در آنجا می‌گذشت، برای اسرائیل فوق‌العاده مهم بود.

منتها اگر سیا به تجهیزات فوق‌مدرن جاسوسی مجهز بود، موساد

چنین تجهیزاتی نداشت. از ابتدای دهه ۱۹۵۰، یووال نعمان^۱ یکی از مأموران اطلاعاتی ارتش اسرائیل آخرین پیشرفتهای تکنولوژیکی در امور جاسوسی را پیش بینی کرده بود. سرویسهای امنیتی، اسرائیل موفق شده بودند دستگاههای استراق سمع و جاسوسی الکترونیکی شبیه پیشرفته‌ترین نمونه‌های موجود بسازند. اسرائیل از این دستگاهها در ایران استفاده کرد، منتها چون این عمل غیردوستانه و حضور جاسوسان اسرائیلی زیر پوشش موساد در سرزمینی بیگانه عملی نبود، اسرائیلیها از طریق ساواک وارد عمل شدند. ایران در عوض دادن تسهیلاتی در خاک خود به مأموران اسرائیلی و فروش نفت به آن کشور، از دولت اسرائیل خواست تا او را در تربیت حرفه‌ای مأموران ساواک کمک کند. اسرائیل به هم پیمانش از این دستگاههای پیشرفته جاسوسی و ضدجاسوسی تحویل داد که ایران احتمالاً از آنها برای جاسوسی کردن امریکاییان استفاده کرد... کارشناسان اسرائیلی برای تأمین خدمات پس از فروش این دستگاهها در ایران ماندند. حضور آنان برخلاف حضور امریکاییان به چشم نمی‌خورد. آنان در میان اجتماع یهودیان ایران از پایگاه لجیستیکی مخفی برخوردار بودند.

همگرایی منافع دو دولت، آنها را به همکاری نزدیکی در امور امنیتی سوق داد. مستشاران اسرائیلی که از امتیاز شناخت بهتر منطقه و روحیه مردم برخوردار بودند، ارتش ایران را در ابتدای دهه ۱۹۷۰ در لشکرکشی‌اش برای نبرد با چریکهای مارکسیست عمان [ظفار] راهنمایی کردند. در همان ایام، منتها این بار در سطح امنیت داخلی، اسرائیل با

استفاده از شناختش دربارهٔ فعالان فلسطینی، اطلاعاتی دربارهٔ روابط میان گروه‌های تروریست ایرانی و رزمندگان الفتح به پلیس مخفی شاه داد. این همکاری میان موساد و ساواک پس از گرمی روابط ایران و عراق رو به سردی نهاد. منافع استراتژیکی دو کشور [ایران و اسرائیل] دیگر لزوماً متکامل نبود، اما به گفتهٔ یکی از افسران ارشد ایران، ساواک تا به آخر از خدمات موساد استفاده کرد، نه تنها در امور ضدجاسوسی، بلکه همچنین برای تحت نظر گرفتن مخالفان ایرانی در داخل کشور.^۱ آن چه به نظر افسر ایرانی تغییر کرده بود، این بود که من بعد موساد برای اطلاعاتش بهای گزافی مطالبه می‌کرد.

گذشته از اینها، اسرائیل هم چون ایران، می‌باید با دشمن داخلی مبارزه می‌کرد. در سرزمینهای اشغالی، فلسطینی‌ها به سربازان اسرائیلی شبیخون می‌زدند، کم و بیش به همان شیوه‌ای که چریکهای ایرانی به مقامات حکومتی ایران حمله می‌کردند. موساد به ساواک یاد داد که چگونه بازجوئیه‌ها را پیش ببرد، چگونه با به کار بردن روشهای پیشرفته روانشناختی مقاومت متهمان را در هم بشکند. همان طور که شاهپور بختیار در جریان مصاحبه‌ای اعلام کرده است: "برای شکنجه‌ها، ما به کسی نیاز نداشتیم، در این خصوص، ما صاحب تجربهٔ طولانی بودیم." اما منزوی کردن زندانی، ساعت‌های طولانی او را منتظر گذاشتن، همان پرسشها را بارها تکرار کردن و مخصوصاً بستن چشمها، از جمله فنونی بودند که از موساد آموخته بودیم. اسطورهٔ اسرائیلی به هنگام انقلاب شاخ و برگ

زیادی پیدا کرد. به علت جایگاهی که اسرائیلیها در خیال انسان مسلمان داشتند و به علت روابطی که رزمندگان مسلمان با سازمان آزادیبخش فلسطین داشتند، اسرائیلیها به جلادان خلق ایران شهرت پیدا کردند. شایع شد که این مأموران موساد بودند که به روی تظاهر کنندگان آتش می‌گشودند. وقتی که مردم مأموران موساد را با شکنجه‌گران ساواک همدست می‌دانستند، ظهور چنین شایعاتی غیرعادی نبود. زندانیانی بودند که اظهار داشتند بر روی ابزارهای شکنجه‌ای که ساواک به کار می‌برد، علامت ساخت (Made in Israël) و (Made in USA) را به چشم خود دیده‌اند. تأیید این اظهارات به نظر دشوار می‌رسد. ساختن چند گیره و انبر و شلاق و تختخواب فلزی که با چراغ پریموس داغ می‌شد به تکنولوژی پیچیده‌ای نیاز نداشت. در این عرصه می‌توان به نبوغ ایرانی اعتماد کرد.

اسرائیلیها به اتکای قدمت حضورشان در صحنهٔ سیاسی ایران، از بهار ۱۳۵۷ گزارشهای هشدار دهنده‌ای دربارهٔ وضعیت کشور ارسال کردند. یوری لوبرانی،^۱ کاردار سفارت اسرائیل در تهران فکر می‌کرد که شاه بیش از دو یا سه سال قادر به حفظ تاج و تختش نخواهد بود. این هشدار هم مثل هشدارهای فرانسویها مورد اعتنای سیا واقع نشد. پس از "شکست" آشکار جنگ کپور، وقتی که موساد نتوانسته بود حملهٔ مصریها را پیش‌بینی کند، سرویسهای جاسوسی آمریکا اعتماد مطلقشان را به اسرائیلیها از دست داده بودند.

همکاری میان اسرائیل و ایران با پیروزی انقلاب اسلامی پایان

۱. معنایش این است که یک سازمان جاسوسی بیگانه در داخل ایران از اختیارات پلیس برخوردار بوده است.

خشنی داشت. نخستین میهمان خارجی که آیت‌الله خمینی در تهران به حضور پذیرفت یا سر عرفات بود. امام خمینی از کسی که در طول مبارزه‌اش از او حمایت کرده بود تشکر می‌کرد. اسرائیلیها از خیلی پیش‌تر دست و پایشان را جمع کرده و از ایران رفته بودند و بدین‌سان، از سرنوشت حقارت باری که امریکاییان چند ماه بعد با آن روپرو بودند، معاف شدند. گفتار ایران در مجامع بین‌المللی لحن و محتوا عوض کرد. آیت‌الله خمینی مسلمانان را به پاک کردن اسرائیل از صفحه تاریخ دعوت می‌کرد؛ مسلمانان شیعی مذهب جنوب لبنان بازوان مسلح جمهوری اسلامی برضد دولت اسرائیل شدند.

با وصف این، تا مدتی که جنگ ایران و عراق دوام داشت و صدام حسین، دشمن دیرینه اسرائیل روز به روز ضعیف‌تر می‌شد، ایران با آنکه از لحاظ ایدئولوژی فوق‌العاده خطرناک بود در فهرست دشمنان اسرائیل، در صدر جدول جا نداشت. مصلحت یک دولت در جنگ، مثل اسرائیل، ایجاب می‌کند که میان دشمنانش فرق بگذارد. ایدئولوژی هیچ وقت به تنهایی دلیل نزدیکی دولتها به یکدیگر یا دوری آنها از یکدیگر نبوده است. اقلیت یهودی ایران از دلمشغولیه‌های عمده دولت اسرائیل بشمار می‌آید. امروز با از سر گرفتن رسالت همیشگی‌اش، اشتغال خاطر اصلی موساد [به ظاهر] در ایران این است که نگذارد یهودیان ایرانی قربانی تندرویه‌های برخی از روحانیون بشوند. و بهترین شیوه را این می‌داند که ترتیب مهاجرت آنان را به اسرائیل بدهد. اما در هر حال، در ایران اسلامی اقلیت یهودی رسماً در حمایت قانون اساسی جمهوری اسلامی است. اگر برخی مشاغل، چون سایر اقلیتهای دینی، به رویشان بسته است، آنان از حق انتخاب و فرستادن نماینده‌ای به مجلس شورای

اسلامی برخوردارند.

امریکاییان از بدو تأسیس ساواک از زیاده رویهایش مطلع بوده‌اند. این شیوه ساواک به هیچ وجه مایه رنجش آنان نبوده است، فکر و ذکر آنان این بود که مبادا با انتقاد از ساواک، شاه را تضعیف کنند. دولتهای جمهوریخواه امریکا مبارزه با توسعه طلبی شوروی را حیاتی تلقی می‌کردند. برای آنان اهمیتی نداشت دولتی که از آن حمایت می‌کردند موازین حقوق بشر را مراعات می‌کند یا نه، فاسد است یا نه. از شیلی تا فیلیپین، از ویتنام تا ایران، سیاست آنان بر همین مدار می‌چرخید. نیکسون و کیسینجر با اعتقاد به این که منافعشان با تن دادن به هوا و هوسهای دیکتاتورهای دست‌نشانده‌شان بهتر تأمین می‌شود، اسباب تقویت خود بزرگ‌بینی آنان را فراهم کردند. در ۱۹۷۱ (۱۳۵۰)، ریچارد نیکسون دستور داد هر جنگ افزاری را که شاه می‌خواهد، بی‌گفتگو، به او بفروشند.

سیاست دولتهای دموکرات متفاوت بود. کارتر از ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) از مداخله مستقیم در سیاست داخلی ایران ابایی نداشت و حمایت امریکا را از شاه وابسته به اصلاحات داخلی کرد. جیمی کارتر خواهان دموکراسی بیشتری در ایران بود، توقعی که برخلاف خواسته‌اش به سقوط شاه انجامید.

تباهی یک اسطوره: پایان ساواک

شاه اولین باری که احسان نراقی را پس از مغضوب واقع شدنش در کاخ نیاوران به حضور پذیرفت بعد از جمعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بود. شاه در حالی که نگاهش به پایتختی بود که دیگر از او اطاعت نمی‌کرد، خطاب به میهمانش گفت: "چرا ساواک نتوانست این روزها را پیش بینی کند؟" میهمانش پاسخ داد: "اعلیحضرت، ساواک برای مبارزه با توطئه کمونیستی یا برای خنثی سازی تهدیدی خارجی ایجاد شده بود. امروز موضوع نه این است و نه آن."

باری، دگرگونی جو بین‌المللی، سیاست سرکوب مخالفان را که ساواک اعمال می‌کرد، منکوب کرده است.

شاه از بیم آن که مبادا امریکا پشتش را خالی کند، تصمیم

گرفته بود شهرت شکنجه گر را که در افکار عمومی دنیا پیدا کرده بود و مشاوران نزدیک کارتر نیز همان عقیده را داشتند، تغییر دهد. از نیمه دوم سال ۱۳۵۵ شاه به نصیری دستور داد که شکنجه زندانیان سیاسی را متوقف کند. در شهریور همان سال، برای نخستین بار شاه پذیرفت که نمایندگان صلیب سرخ بین المللی، عفو بین المللی و کمیسیون بین المللی حقوق دانان از زندانهای ایران بازدید کنند. شاه خطاب به ویلیام باتلر،^۱ رئیس کمیسیون بین المللی حقوق دانان در مارس ۱۹۷۷ (اسفند ۱۳۵۵) می گوید، همه مساعی اش را برای خاتمه دادن به عمل شکنجه در ایران به کار می بندد و می افزاید که از هشت یا نه ماه پیش تا کنون حتی یک مورد شکنجه در ایران دیده نشده است. در مرداد ۱۳۵۶، یک روزنامه نگار بلژیکی از روزنامه عصر (Le Soir) که مخالفان رژیم، اطلاعاتی درباره زندانیانی که زیر شکنجه مرده اند به او داده بودند، برای رسیدگی به صحت و سقم خبر به ایران آمده بود. همه آنها زنده بودند و حالشان خوب بود. عفو بین الملل در نیمه سال ۱۹۷۷ (تابستان ۱۳۵۶) اعلام کرد که از ده یا یازده ماه پیش به این طرف هیچ مورد شکنجه در ایران وجود نداشته است.

۱۹ مرداد ۱۳۵۶، در قوانین کیفری ایران تغییراتی داده می شود. من بعد، اشخاص دستگیر شده را باید تا حداکثر بیست و چهار ساعت پس از بازداشتشان به دادگاه معرفی کرد. متهم حق دارد وکیل مدافع غیر نظامی انتخاب کند. وکیل مدافع را بخاطر آن چه در دادگاه در دفاع از موکلش

گفته است نمی توان تحت تعقیب قرار داد.^۱ وکیل مدافع برای آشنایی با پرونده متهم، به جای پنج روز سابق، پانزده روز فرصت در اختیار خواهد داشت. جلسات دادگاه جز در موارد خاص^۲ علنی خواهند بود. اما ساواک کماکان حق تعقیب و بازداشت افراد مظنون را حفظ می کند و روشهایش تغییر نمی کنند. ساواک همچنان به شیوه گزینشی مبادرت به دستگیری اشخاص می کند تا آنهایی که دستگیر نشده اند در مظان تهمت بمانند.

در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر، ایالات متحد امریکا شاه را مستقیماً برای خاتمه دادن به زیاده رویهای ساواک مخاطب قرار نداد. حال دیگر سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۱ - ۱۳۴۲) نیست که پرزیدنت جان اف. کندی شرایطش را به شاه دیکته می کرد. بده بستان فوت و فن ظریف تری طلب می کرد. محمدرضا پهلوی در این دوره داوطلب خرید اوآکس است. رادار پرنده سلاحی است که هنوز صادر نشده است و تنها ارتش امریکا آن را در اختیار دارد. کارتر که می خواهد در سیاست تحویل اسلحه تجدید نظر کند به نحوی که فقط کشورهای ظاهرالصلاح به آن دسترسی داشته باشند، تا زمانی که شاه اصلاحات تصویبی مجلس را توشیح نکرده است به تقاضایش برای خرید اوآکس ترتیب اثر نمی دهد... چند ماه بعد کارتر به کنگره اعلام می کند که با فروش اوآکس به ایران موافق است...

۱. آن چه که در گذشته اتفاق می افتاد. وکلای مدافع نظامی تسخیری به این دلیل که از موکلانشان جانانه دفاع کرده اند، محکوم شده بودند.
۲. وقتی که خطر بی نظمی عمومی وجود دارد.

با وصف این به هیچ عنوان، با وجود اهمیتی که کارتر برای فضای باز سیاسی و توسعه حقوق بشر قایل بود، امریکاییان روابطشان را با شاه به دلیل سوء شهرت ساواک قطع نمی کردند. به یک پرسش ویلیام سولیوان که می خواست بداند، در برابر سیاست حقوق بشری که کارتر در مدنظر دارد، آیا سیا باید همچنان به همکاریش با ساواک ادامه دهد یا نه، جیمی کارتر پاسخ داد: "اطلاعاتی که از ایستگاههای استراق سمع نصب شده در ایران در جهت اتحاد جماهیر شوروی دریافت می کنیم، آن چنان با اهمیتند که دو سازمان اطلاعاتی باید به همکاری با یکدیگر ادامه دهند." سولیوان می افزاید "او از من خواست که شاه را متقاعد کنم که سیاست حقوق بشرش را در همه جنبه هایش بهتر کند."^۱

در اردیبهشت ۱۳۵۶، پس از پنج سال وقفه، نخستین محاکمات علنی زندانیان سیاسی در تهران شروع می شود. هم زمان تعداد زیادی از زندانیان سیاسی آزاد می شوند و شمار آن از حدود چهار هزار نفر در ۱۳۵۵ به دو هزار و دویست نفر در ۱۳۵۶ کاهش می یابد.

با وجود همه این ترتیبات اصلاحی، سیاست ارباب رژیم، نشانگر زبان دوگانه اش، ادامه دارد. حالا که ساواک نمی تواند در داخل زندانها شکنجه کند، گروه چماقدارانش را که به سبک و سیاق جوخه های مرگ کشورهای امریکای لاتین سازمان داده است برای مرعوب کردن مخالفان به میدان می فرستد.

پاییز ۱۳۵۶ مخالفان معتدل رژیم [جبهه ملی] میتینگی در حومه تهران ترتیب دادند. بیش از هزار نفر برای شنیدن سخنرانیهای اجتماع

کرده بودند. ناگهان دویست تا سیصد نفر چماقدار به جمعیت تظاهر کننده حمله می کنند و هر که را دستشان می رسد مضروب می کنند. در این واقعه کسی کشته نشد، اما عده کثیری از تظاهر کنندگان مجروح شدند. اعلامیه رسمی جماعت چماقدار را گروهی از کارگران معرفی کرد که از گرایش ضدملی تظاهر کنندگان به خشم آمده بودند! این عمل جز اینکه مخالفان معتدل را از رژیم دورتر کند نتیجه دیگری نداشته است.

در بهمن ۱۳۵۶ ساواک دق دلش را روی دو تن از روشنفکران مخالف خالی می کند: همانا طق، استاد دانشگاه، نعمت میرزازاده، شاعر و عضو کانون نویسندگان. پس از دستگیری در محوطه دانشگاه آنان را به کلانتری می برند، آنجا پس از "سین جیم" و نثار فحش و ناسزا، سرگردی به آنان می گوید: "شما مرخصید، بفرمایید تا کسی دم در کلانتری منتظرتان است. وقتی آنان بی خبر از همه جا سوار تا کسی شدند، متوجه می شوند که تا کسی به جای رفتن به سمت نشانی داده شده آنان را به بیرون شهر می برد. تا کسی وقتی به جای خلوت و تاریکی می رسد [حوالی خیابان زنجان یا شادمان] توقف می کند. پشت سر آن اتومبیل دومی هم که کسی تا آن وقت متوجه اش نشده بود متوقف می شود. ده مرد تنومند چماقدار از آن پیاده می شوند و خود را به روی آن دو نفر انداخته و به طرز وحشیانه ای آنها را کتک می زنند. اگر همسایه ها به فریادشان نرسیده بودند، حتماً آنها زیر مشت و لگد چماقداران ساواک تلف می شدند.

۱. در جریان این تظاهرات بازوی شاهپور بختیار بدست چماقداران رژیم شکست، در حالی که سال بعد شاه به عنوان آخرین راه حل برای نجات تاج و تختش از او برای تصدی پست نخست وزیری دعوت کرد.

همان‌طور که مدت دو ماه نتوانست از جایش حرکت کند و در اثر ضربه‌ها به سرش دچار خونریزی خفیف مغزی شد که هنوز هم گاهی دچار سرگیجه می‌شود. سپهبد نصیری که طرح این عملیات را ریخته بود، به مردانش گفته بود: کلک این دو نفر را بکنید. "ثابتی مخالف این نوع عملیات بود، زیرا می‌دانست که کتک زدن یک زن، آن هم استاد دانشگاه، به بهای بی‌آبرویی بیشتر ساواک تمام خواهد شد.

در مرداد ۱۳۵۶، آیت‌الله محمود طالقانی دستگیر شد. او را پس از محاکمه‌ای عجولانه و پشت درهای بسته به ده سال حبس محکوم کردند. این بازگشت به شیوه‌های قدیمی سرکوب، هربار که رژیم با مخالفانی سرسخت و مصالحه‌ناپذیر مواجه می‌شد، ناتوانیش را در سازگاری با وضع نوین سیاسی نشان می‌دهد. این ناتوانی و این کوردلی به مرور که مخالفان صفوفشان را فشرده‌تر می‌کردند افزایش می‌یافت.

روحانیون مخالف در آخرین ماههای عمر رژیم توانستند ماهرانه از نفرت و از ترسی که از ساواک وجود داشت، بهره‌برداری کنند. در مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان آتش گرفت و چهارصد نفر تماشاگر زنده زنده در آتش سوختند. درهای سالن سینما از بیرون قفل شده بودند و هیچ کس نتوانست جان سالم بدر ببرد. تنفر و انزجار کشور را فراگرفت. بلافاصله مخالفان ساواک را مسؤول آتش زدن سینما معرفی کردند. دادگاه انقلاب اسلامی پس از پیروزی انقلاب مسؤولان آتش سوزی را محاکمه و اعدام کرد.

ساواک از اوج‌گیری و از اهمیت خطری که از ناحیه گروههای مذهبی رژیم را تهدید می‌کرد بکلی غافل بود. در مراتب اولویت

سرکوبهایش هیچ وقت روحانیون بر کمونیستها مقدم نبوده‌اند. وقتی هم که قدرت روحانیون آشکار شد، فرصت برای ساواک از دست رفته بود. با وصف این، ساواک در میان روحانیون نیز رخنه کرده بود.

شاه برای هم سنگی با قدرت روحانیون در ۱۳۵۱ سپاه دین را ایجاد کرد تا اسلام پهلوی مآبانه را در کشور ترویج کنند، اسلامی که حتی از دور شباهتی به موعظه‌های آتشین روحانیون هوادار [آیت‌الله] خمینی نداشت. اعضای سپاه دین از دانشکده‌های الهیات که دولتی بودند انتخاب می‌شدند و نه از مدارس حوزه‌های علمیه که تحت نظارت روحانیون بودند. در ۱۳۵۳ رژیم یک کانون تبلیغ دینی تأسیس کرد و چهارصد روحانی‌نما را که بیشترشان از خبرچینهای ساواک بودند به روستاها اعزام کرد. از سوی دیگر ماهانه پانصد هزار دلار هم از بودجه نخست‌وزیری به روحانیون کمک می‌شد.^۱

اسلام‌گرایان، اعم از روحانی یا غیرروحانی از میدان مراقبت ساواک بیرون نبودند. در ۱۳۵۵ ساواک آیت‌الله مفتاح را که عضو شورای انقلاب شد، به دلیل حرارتی که در سخنرانیهای مذهبی‌اش به خرج می‌داد دستگیر کرد. با وساطت مقامات بالا، بویژه هوشنگ‌نهادی رئیس دانشگاه تهران، آیت‌الله مفتاح یک ماه بعد آزاد شد.

ساواک سیاست سرکوبش را با دستگیری روحانیون هوادار

۱. در ۱۳۵۷ دولت جمشید آموزگار به بهانه صرفه‌جویی در بودجه، کمک‌ها معاش‌گروهی از روحانیون را قطع کرد. در نتیجه آن عده‌ای از روحانیون معتدل نیز به صفوف ناراضیان پیوستند.

آیت‌الله خمینی ادامه می‌داد. عبدالله مردوخ هم زمان با آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور کنونی ایران، در زندان کمیته مشترک بود. هاشمی رفسنجانی را به اطاقی که مردوخ شکنجه می‌شد می‌برند و شاهین بازجوی ویژه روحانیون با نشان دادن مردوخ به هاشمی رفسنجانی می‌گوید: "اگر همکاری نکنی همین بلا سر تو هم می‌آید." به گفته مردوخ، هاشمی آن روز شکنجه نشد و او را از زندان کمیته مشترک خارج کردند. عموماً روحانیون در زندانهای کمیته توقیفی کوتاه مدت اما مکرر داشتند. روحانیون چون خرابکار به حساب نمی‌آمدند از شکنجه‌های سخت معاف بودند. آن چه حقیقت دارد این است که اکثر مقامات آینده جمهوری اسلامی مدتی را در زندان و در تبعید گذرانده‌اند: آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله منتظری... جرمشان افشای سیاست شاه بود. از ابتدای دهه ۵۰، که نه وحدت دهه ۳۰ وجود داشت و نه بی‌اعتمادی دهه ۴۰، روحانیون با عناصر پر تحرکشان جنگ آشکاری را با برنامه‌های دین زدایی شاه و نیز با فساد مالی آشکار برخی از اطرافیان شاه در مقایسه با فقر مردم آغاز می‌کنند.

سرکوبی مؤثر روحانیون، وقتی که آنان صف یگانه‌ای را تشکیل می‌دادند عملاً غیرممکن بود. در ایران پیش از انقلاب یکصد و هشتاد هزار روحانی وجود داشت یعنی یک روحانی برای هر دو بیست نفر جمعیت کشور. درست است که ساواک تعداد زیادی از آنان را زیر نظر داشت اما نمی‌توانست پشت سر تک‌تکشان مأمور بگمارد. مسجد محلی شده بود برای تبلیغ سیاسی، تنها محلی که در نبودن احزاب سیاسی مجاز می‌توانست این نقش را ایفا کند. نباید فراموش کرد که اکثر قریب به اتفاق ایرانیان، مسلمان هستند و آنان نمی‌توانند به پیامهای روحانیون

بی‌اعتنا باشند.

در ابتدای تابستان ۵۷، شاه با جازدن در برابر اغتشاشات، سعی می‌کند با دادن امتیازهایی به ملت شکافهایی را که در ارکان اقتدارش ایجاد شده‌است پُر کند، بدون آنکه هر آینه در اصل، یعنی انحلال ساواک که خواسته ملت بود، کوتاه آمده‌باشد. او برای آنکه روی افکار عمومی شعله‌ور مشتی آب پاشد، چند نفری از نوکران وفادارش را قربانی می‌کند. در خرداد ۵۷ نصیری را از ریاست ساواک برمی‌دارد و به سفارت در پاکستان می‌فرستد. به جایش سپهبد ناصر مقدم را که از ۱۳۵۱ رئیس رکن دوم ارتش بود، منصوب می‌کند. پیش از آن او رئیس اداره سوم ساواک بود. به عبارت دیگر، او ساواک را، که به اتفاق تیموربختیار یکی از مؤسسان آن بود، خوب می‌شناخت. فی‌الواقع او هیچ وقت ساواک را ترک نکرده بود، چون که رکن دوم، به اتفاق شهربانی و ژاندارمری و ساواک، عضو رسمی کمیته مشترک بود.

سپهبد مقدم به محض تصدی ریاست ساواک سعی می‌کند آن را به جنبشهای مردمی نزدیک کند. مقدم که با شاه در تماس دائمی است و از قدیم او را می‌شناسد، متوجه می‌شود که شاه دیگر توانایی اداره امور کشور را ندارد. او نه به توصیه‌هایی که دستگاه ساواک و برخی از امیران ارتش درباره اعمال خشونت بی‌درز به او می‌کنند پاسخ می‌دهد و نه به تقاضای مخالفان معتدل که او را به رها کردن قدرت مطلق ترغیب می‌کنند. مقدم که نمی‌خواهد ایران در آشفتگی غرق شود، با رهبران جبهه ملی تماس می‌گیرد تا مگر آنان را از صف روحانیون مصالحه‌ناپذیر جدا کند. و در همان حال به امریکاییان اعلام می‌کند که سعی دارد

جناحهای گوناگون جبهه ملی را در برابر اسلام‌گرایان متحد کند. در آبان ۱۳۵۷ او به رابرت ریچاردسون بووی،^۱ عضو اداره "تجزیه و تحلیل" سیا خبر می‌دهد که "میان او و روحانیون معتدل و اعضای جبهه ملی هیچ مشکلی وجود ندارد. مشکل فقط وجود [آیت‌الله] خمینی است که دسته اول را می‌ترساند و دسته دوم را از تشکیل دولت وحدت ملی باز می‌دارد." سپهد ناصر مقدم از اصرار خود برای متقاعد کردن شاه که یکی از رهبران جبهه ملی را برای تصدی پُست نخست‌وزیری دعوت کند نتیجه‌نمی‌گیرد تا ۱۷ دی ۵۷ که شاه سرانجام با نخست‌وزیری شاهپوربختیار موافقت می‌کند. مقدم شخصاً به خانه شاهپوربختیار می‌رود و او را با اتومبیل خودش به کاخ می‌آورد. اما دیگر خیلی دیر شده‌است.

در این حیص و بیص مقدم کوشیده بود که وضعیت مبهم کشور را اندکی روشن‌تر کند. او فکر می‌کرد که بخشی از ناراضی‌های ایرانیان نتیجه نابرابریهایی است که در سالهای اخیر رشد کرده‌است. در اواخر دولت شریف‌امامی او تعدادی از کارمندان ساواک را مأمور کرد که اعتصابات در حال شکل‌گیری را تشویق کنند و حتی اعتصابات تازه‌ای را بیندازند. او امیدوار بود که از این راه اشخاص را سر عقل بیاورد و تظاهرات بزرگی را که در پیش بود بی‌رمق کند. با علم بر اینکه شاه جانب خشونت را نخواهد گرفت، مقدم سعی می‌کرد به تنهایی دست به کار شده و نگذارد طوفان بنیان‌کنی که در راه بود او را با خود ببرد.

مقدم در آبان ۱۳۵۷ در ساواک خانه تکانی می‌کند و سی و

چهار نفر از مقامات ارشد آن را که همگی طرفدار روش خشونت‌آمیز بودند، از جمله پرویز ثابتی را، کنار می‌گذارد. ثابتی کوشیده بود که مقدم را به ضرورت سرکوب متقاعد کند. در تبریکاتش به او به مناسبت انتصابش به ریاست ساواک، ثابتی به او گفته بود که هر چه سریع‌تر باید چهارصد تن از روحانیون سردسته را دستگیر و جنبش را در نطفه خفه کرد.

در همین ایام او از شاه خواست که ارتشبد نصیری را از پُست سفارتش در پاکستان به کشور احضار کند. مأموران ساواک که می‌دانستند او به محض مراجعت به ایران بازداشت خواهد شد، کوشیدند او را از آمدن به ایران منصرف کنند.

نصیری در پاسخ دوستانش گفت که نمی‌تواند از فرمان اعلیحضرت سرپیچی کند(!). بار دیگر در زندان او همین وفاداری را نسبت به شاه ابراز کرد، در حالی که شاه بار آخرین سفرش را بسته و به قاهره رفته بود. نصیری با روابط زیادی که در دستگاه سرکوب حفظ کرده بود اگر می‌خواست می‌توانست به سهولت از زندان فرار کند. نصیری به آنهایی که او را تشویق به فرار می‌کردند، می‌گفت: "من به فرمان شاه اینجا هستم، و فقط فرمان شاه مرا از زندان بیرون خواهد آورد."

ساواک که روشهایش مناسب حال جامعه‌ای بود که تحت نظارت شدید باشد، نتوانست خودش را با مقتضیات فضای باز سیاسی که در حال شکل‌گرفتن بود تطبیق دهد، در مرداد ۱۳۵۷، سفیر ایران در تونس پیامی به وزارت امور خارجه مخابره کرد و طی آن اعلام نمود که دو هزار و نهصد ایرانی در لیبی در حال گذراندن دوره آموزشهای رزمی هستند. یک ماه بعد، دولت شریف‌امامی تصمیم گرفت مراقبتهای مرزی

1. Robert Richardson Bowie

را برای همه ایرانیانی که به وطن باز می‌گشتند حذف کند. ساواک از کنترل این سیل خروشان مردان و زنانی که از مهر ۵۷ به ایران سرازیر شده و می‌رفتند تا به اغتشاشات ابعادی تازه و به آخرین تظاهرات بزرگ برضد رژیم سلطنتی سازمان دهند، عاجز بود.

از اوایل دی ماه ۵۷ ساواک زمین‌گیر شده بود. مقدم همچنان استراتژی تماسهایش ادامه می‌داد. او به روحانیونی نزدیک شد که او را به خدمت خود در آوردند. آیت‌الله بهشتی با او درباره عدم مداخله ساواک در تظاهرات بزرگ روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ مذاکره کرد. آیت‌الله بهشتی وقتی مطلع شد نظامیان پرده شکاری را در جریان تظاهرات از دست تظاهرکنندگان گرفته‌اند، به مقدم تلفن کرد که آن را باز پس بدهند. به آنهایی که از مقدم دلایل چنین مماشات را از سوی کسی که باید از رژیم حمایت می‌کرد پرسیدند، مقدم پاسخ داد: "از اعلیحضرت همایونی پرسید..."

۱۹ دی ۵۷، ساواک اعلام کرد که به انقلاب پیوسته است. پنج روز بعد، بختیار دیگری به عمر بیست ساله‌اش خاتمه داد و آن را منحل اعلام کرد. درهای زندانها باز شدند و نهصد زندانی سیاسی از آنها بیرون آمدند.

در فاصله ۲۶ دی ۵۷، تاریخ عزیمت شاه و ۱۲ بهمن ۵۷، تاریخ بازگشت امام خمینی به ایران، مقدم چند بار با شاه تبعیدی در مصر تلفنی تماس گرفت. در پایان یکی از این مکالمات تلفنی شاه از مقدم پرسید: "آیا تو با ما هستی یا برضد ما؟"

سپهبد مقدم بعد از پیروزی انقلاب دستگیر و زندانی شد. با در آوردن ادای انقلابیها او بایگانی ساواک را دست نخورده تحویل رژیم

اسلامی داد. پیش از زندانی شدن و در مدت اقامتش در زندان او تماسش را با مهندس مهدی بازرگان، اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی، حفظ کرده بود. شاید بازرگان به او قول داده بود که او را اولین رئیس اداره اطلاعات جمهوری اسلامی خواهد کرد. به ساواکیهایی که با او در زندان اوین هم سلول بودند گفته بود: "من محض تشریفات اینجا هستم. بزودی آزاد خواهم شد و همه‌تان را آزاد خواهم کرد."

در حالی که مهندس بازرگان سعی داشت امام خمینی را به گماردن او به ریاست اداره اطلاعات جدید متقاعد کند، صادق خلخالی سپهبد ناصر مقدم را از زندان بیرون کشید، و پس از محاکمه‌اش به عنوان مفسد فی الارض، او را به مرگ محکوم کرد و حکم اعدام را در جا به اجرا گذاشت، و چند دقیقه بعد رگبار مسلسلی به عمر آخرین رئیس ساواک خاتمه داد.

مقدم قربانی ساده لوحی‌اش و عقده تکبری شد که نسبت به روحانیون داشت.

بدین سان، گویی دست انتقام از آستین تاریخ بیرون آمده‌باشد، چهار مردی که در پی یکدیگر رئیس ساواک شده بودند، سپهبد تیمور بختیار، سپهبد پاکروان، ارتشبد نعمت‌الله نصیری و سپهبد ناصر مقدم به مرگی فجیع مردند، اولی را شاه کشت، سه نفر دیگر را عدالت انقلاب اسلامی.

کارنامه ساواک

هواداران رژیم سابق به این سبب ساواک را سرزنش می‌کنند که نتوانسته است محتوا و اوج‌گیری رویدادهایی را پیش‌بینی کند که از دی ماه ۱۳۵۶ کشور را در می‌نوردیدند. و به اصطلاح بر عدم موفقیتش انگشت می‌گذارند!

اما ساواک در وظیفه‌ای که شاه و امریکاییان برایش تعیین کرده بودند: مصون داشتن کشور از تاخت و تاز کمونیستها، کاملاً موفق بوده است. حزب توده زمین‌گیر شد و چریکهای شهری تار و مار شدند. متنها، هیچ پلیس امنیتی، هر اندازه توانمند، نمی‌توانست موج بنیان‌کن اسلام‌گرایان و اوج‌گیری برق آسای رهبر مذهبی تقریباً گمنامی چون [امام] خمینی را پیش‌بینی کند. برای پیش‌بینی زمان لازم است، و فروپاشی نظام پهلوی در سه ماه صورت گرفت.

از سوی دیگر، جدولی که ساواک برای تجزیه و تحلیل رویدادها در اختیار داشت، غلط بود. با متمرکز کردن همه هوش و حواسشان بر روی توطئه‌ای سیاسی - نوایی که در همه دیکتاتوریه‌ها شنیده می‌شود - شاه و پلیس امنیتی‌اش فراموش می‌کردند که سرخوردگیهای ملت و نتایج حقنه کردن شیوه‌های تفکر غربی بر اذهانی سنت پسند را در تجزیه و تحلیل‌هایشان منظور کنند. از نشانه‌های کور دلی شاه در تشخیص آمال و آرزوهای اصیل ملتش این بود که در هر نشانه اعتراضی دست اخلاص‌گران کمونیست را می‌دید که از خارج تحریک شده‌اند. سرلشکر طوفانیان، مسؤول خریدهای تسلیحاتی ارتش در دی ۱۳۵۷ به ژنرال هایزر گفته بود که اغتشاشات نتیجه توطئه کمونیستی بوده‌است! شاه مجذوب و ساخت تحمیلی جهان سرمایه‌داری غربی بود که هیچ سنخیتی با جامعه ایرانی نداشت و چون ویروسی ناشناخته به اندام بیمار نظام شاهنشاهی و به سلولهای دفاعی‌اش ساواک حمله‌ور شده بود، منتها شاه و ساواک به ساخت دیگری که آن هم به اندازه ساخت ترجیحی خودشان آسیب‌پذیر و با جامعه ایرانی بیگانه بود، حمله می‌کردند: حزب توده، چریکها و غیره. آن چه نقشه‌های شاه و ساواک را زیر و رو کرد، فوران عنصری ملی بود که از اعماق جامعه ریشه دوانیده در اسلام برمی‌خاست. حتی وقتی ساواک به "ارتجاع سیاه" حمله می‌کرد، شاید با حرارتی کمتر از آن "ارتجاع سرخ"، باز در اشتباه بود. سرکوب چند رهبر دینی هیچ اثری نداشت. رضای ملت بر پیروی از چند رهبر دینی استوار نبود، بلکه

۱. ارتجاع سیاه و ارتجاع سرخ اصطلاحاتی بودند که شاه برای تمیز اسلام‌گرایان از مارکسیستها به کار می‌برد.

بر انس دیرینه‌ای که میان جامعه ایرانی و اسلام وجود داشت قوام یافته بود. برای سرنگونی رژیم کافی بود که این حس اسلام‌خواهی تحریک شود.

ساواک بازتاب همه نهادهایی بود که رژیم پهلوی ساخته بود. دستگاهی که تنها بر اراده شاه و بر اطاعت اعضایش از نظامی فوق‌العاده سلسله مراتبی شده متکی بود. کافی بود شکافی در آن پیدا شود تا در اثر خشکی و انعطاف ناپذیری نهاد، کل نظام فرو پیاشد. از سوی دیگر، رقابت میان سران ساواک - مثلاً میان نصیری کله پوک و ثابتی تیزهوش - که شاه به آن میدان می‌داد، به کارآیی ساواک لطمه می‌زد. کثرت نهادهای موازی، سازمان بازرسی شاهنشاهی، دفتر ویژه، که وظایفی مشابه وظایف ساواک را بر عهده داشتند و بر آن نظارت می‌کردند، تنها جوی اعتمادی را غلیظ‌تر می‌کرد.

در ۱۳۵۶، در گرد همایی هیپی‌ها به ریاست شاه، ساواک‌های مأمور حفظ امنیت جانی شاه، فرصت را، البته درگوشی و زیر لب، برای مسخره کردن مراسم که شاه در آن میان به آدمک خیمه شب‌بازی شبیه‌تر بود، از دست ندادند. یک چنین بی‌پروایی از سوی افسران گارد از تحولات شومی برای رژیم خبر می‌داد که آینده آستن آن بود.

انحلال ساواک و پیروزی جمهوری اسلامی به اسطوره پلیس سیاسی قدر قدرت ایرانی خاتمه داد. پرو بال دادن به پلیس سیاسی در کشوری توتالیتر نمیتواند، آن طور که شاه از ساواک انتظار داشت، به عنوان شیوه حکومت به کار آید. هر اندازه پلیس سیاسی قدرتمندتر باشد، به همان نسبت در فهمیدن مسائل جامعه‌ای که بر آن نظارت می‌کند عاجزتر است و نهایتاً از آن تصویری مطابق ساختار خودش و

دلمشغولیهایش منعکس می‌کند. ساواک جامعه ایرانی را چونان زنجیره‌ای از توطئه‌ها، افشاگریها و نظارتها می‌فهمید، چون که این تعریف با بینش شاه تطبیق می‌کرد. هر رفتار دیگری از گنجایش فهم ساواک خارج بود که، در نبودن مناظره‌های دموکراتیک، خود را با شاه یکی می‌پنداشت. ساواک با شناختی که از توقعات و از پندارهای ثابت شاه داشت، فقط گزارشهایی را به او می‌داد که می‌توانستند عقاید متحجرش را خشنود کنند، و در نهایت خودش را نیز متحجر می‌کرد.

پایان ساواک، پایان اسطوره شکست ناپذیری سرویسهای جاسوسی غربی نیز بود. همین که پا از دایره تفکر منطقی بیرون گذاشته می‌شد، وضعی که با مداخله عنصر دینی در ایران بوجود آمده بود، همه تحلیلها، همه دستگاههای نیرومند جاسوسی، پوچ و بی‌اثر می‌شدند. سیا، پس از این شکست فاحش، تودارتر شد، کودتاها یا دسیسه چینی برای بی‌ثبات سازی کشورها کمتر شدند. خلاصه کلام، ایران، امریکا و غرب را متواضع‌تر کرد!

LES PROCÈS DE TÉHÉRAN

Le tribunal militaire a prononcé quatre nouvelles condamnations à mort *

Le procès de onze membres du Mouvement de libération nationale (M.L.N.), qui s'était ouvert lundi 11 février devant le tribunal militaire de Téhéran, s'est achevé le samedi 19 par la condamnation à mort de quatre inculpés. Des peines allant de trois à huit ans de prison ont été prononcées pour les autres.

Depuis le 21 janvier, cinquante-quatre personnes ont été jugées, en trois vagues successives, par

les tribunaux militaires iraniens, qui ont maintenant prononcé un total de dix condamnations à mort et treize verdicts de détention à vie. D'autres procès sont en cours, qui dureront jusqu'à la fin du mois d'avril.

Notre correspondant à Téhéran donne ci-dessous des détails sur les organisations auxquelles appartenaient les accusés.

Téhéran. — La plupart des cent quarante-trois iraniens qui comparaissent ou ont comparu, depuis

De notre correspondant

le 21 janvier, devant les tribunaux militaires iraniens, appartenaient à quatre groupements politiques distincts.

L'organisation la plus importante du point de vue numérique — mais aussi celle qui a le moins recours aux méthodes violentes — est le Mouvement de libération nationale, de tendance à la fois nationaliste et religieuse. Ses adhérents, dont le premier groupe est passé en jugement le lundi 14 février, ont fait partie du Front national du docteur Mossadegh, ancien premier ministre, qui nationalisa l'industrie pétrolière iranienne en 1951. Leurs maîtres à penser sont un leader chiite, l'ayatollah Taleghani, et M. Bazargan, compagnon de l'ancien premier ministre, plusieurs fois arrêté mais actuellement en liberté. En principe, les membres du M.L.N. sont issus de la bourgeoisie marchande et religieuse du Bazar, berceau traditionnel du nationalisme iranien et noyau ottoman de la secte chiite. Ils ne sont accusés d'aucun attentat, mais sont inculpés de tentative d'enlèvement du jeune neveu du chah, homme d'affaires et fils de la sœur jumelle du souverain, la princesse Achraf, d'attaque à main armée contre une banque et du sabotage du pylône à haute tension qui fournit la capitale en énergie électrique. Selon les autorités, plusieurs d'entre eux ont été entraînés en Irak ou dans des camps palestiniens du Sud-Liban.

Le M.L.N., tout en dénonçant par ailleurs l'autoritarisme du régime actuel, proclame sa fidélité à la Constitution iranienne. Il souhaite cependant la reactivation d'un des articles de cette Constitution — considéré comme dévot par les autorités, — afin de permettre la représentation au Parlement de cinq sièges (dignitaires religieux).

Le second groupe, que l'on quali-

fie de « mafiaz », avait au départ trente-cinq membres dont vingt passent actuellement en jugement; les quinze autres ont été libérés. Dirigés par Cyrus Nahavandi, ils ont essayé d'attirer, l'hiver 1970-71, l'ambassadeur américain en Iran, M. Douglas Mac Arthur II, ont perpétré un hold-up contre une banque, mais n'ont tué personne. Ils sont idéologiquement pour la guérilla rurale et la révolution dans les campagnes. Ils sont affiliés au parti révolutionnaire Tudeh, issu d'une scission à l'intérieur du parti communiste orthodoxe Tudeh.

Le troisième groupe, une trentaine de personnes, est formé par des membres de l'organisation dite des « communistes révolutionnaires » (Sakal). Ils sont accusés d'avoir attaqué une banque à Isfahan. La peine de mort n'a été requise contre aucun d'entre eux; leur procès touche à sa fin et les sentences réclamées vont de la réclusion à vie à des peines de trois à quinze ans de travaux forcés.

Enfin le quatrième groupe, le plus violent et le plus important, est connu sous le nom de « groupe de Siahkal », localité de la Caspienne où ils ont opéré leur première attaque contre un poste de gendarmerie. Il y a un an, ils étaient au début criquante à soixante guérilleros. Treize ont été exécutés après l'attaque de Siahkal, six ont été tués lors d'affrontement armés à Téhéran. Plusieurs accusés de ce groupe encourrent la peine de mort, les autres de lourdes peines de travaux forcés. Ils ont tué cinq policiers, cinq gendarmes, un membre de la police politique (Sakal), un directeur de banque et un juge de paix. Ils sont également accusés d'avoir entretenu des relations avec le régime de Bagdad et d'en avoir reçu des fonds. Quatre membres de ce groupe, accusés de meurtre, sont en fuite.

DJAVAD ALAMIR.

پس از عملیات چریکهای شهری، سرکوب تشدید می شود. (لوموند، ۲۳

فوریه ۱۹۷۲ / ۱۴ اسفند ۱۳۵۰)

* محاکمات تهران - دادگاه چهار حکم جدید محکومیت به مرگ صادر کرد.

Iran

Le chah instaure le système du parti unique *

Téhéran. — Au cours d'une conférence de presse destinée à la presse locale et aux secrétaires généraux des partis politiques, le chah a rendu public, le dimanche 3 mars, sa décision d'instaurer en Iran le système du parti unique. Ce dernier remplacera, dès cette semaine, les partis actuels : le parti majoritaire Iran Novine et le parti minoritaire Mardom. Deux minuscules formations ultra-nationalistes seront également intégrées dans le parti unique qui prendra le nom de « Parti

lection de la Constitution et des lois. Quant à ceux qui rejettent ces bases et ces principes et sont à la solde de l'étranger, les adeptes de l'idéologie « Toudéh » (parti communiste iranien, interdit), ils n'ont qu'à quitter le pays, nous ne les retiendrons pas. »

Le chah a encore déclaré que le système « pluraliste », auquel il venait de mettre fin, « empêchait de très nombreux citoyens ayant les qualifications nécessaires d'accéder à des postes de responsabilité dans l'administration,



(Dessin de PLANTU.)

de la résurrection nationale ». M. Amir Abbas Hoveyda, le premier ministre, prendra la tête de la nouvelle formation.

Dans un long exposé retransmis par la radio-télévision, le souverain a retracé l'histoire de son régime. Il a assuré que la quasi-totalité des Iraniens sont des patriotes, fidèles à la monarchie et à la « révolution blanche » menée par le chah et le peuple.

« Tous ceux qui acceptent les bases sur lesquelles s'édifie la renaissance du pays et qui veulent y coopérer activement pourront adhérer au nouveau parti », a déclaré le chah. Ceux qui restent indifférents et veulent demeurer à l'écart bénéficieront de la pro-

du fait de l'influence acquise par le parti gouvernemental ».

Les journaux du soir de Téhéran, qui ont annoncé dans des éditions spéciales la décision du souverain, estiment également qu'une formation unique permettra d'éviter tout « favoritisme » ou « esprit de clan » dans l'attribution des postes administratifs.

Le parti « Iran Novine » — parti gouvernemental dont M. Hoveyda est le secrétaire général — compte actuellement deux cent vingt-neuf représentants au « Maja » (la Chambre des députés). Le « Mardom » (opposition) en compte trente-sept, les deux autres partis — le « parti iranien » et le parti « Pan-iraniste » — un seul chacun.

Iran

LES PROCÈS DE TÉHÉRAN ET LES DROITS DE L'HOMME *

À la suite de la publication, dans le Monde du 12 février dernier, des témoignages de M^{rs} Nouri Alibala et Henri Libertalis sur les procès de Téhéran, M. Roger Amelt, président du Comité iranien des droits de l'homme, nous a adressé une lettre dont nous publions ci-dessous les extraits suivants :

M^{rs} Nouri Alibala et M^r Henri Libertalis, qui se disent mandatés en « qualité d'observateurs judiciaires » par la Fédération internationale des droits de l'homme, l'Association internationale des juristes démocrates et l'Association internationale des juristes catholiques, sont arrivés à Téhéran le 28 janvier et ont été accompagnés durant leur séjour par un représentant du Comité iranien des droits de l'homme.

Ces messieurs ont demandé à voir des détenus, à disposer d'interprètes pour les interviewer et assister aux séances du procès. Toutes leurs demandes ont été acceptées, et ils ont eu liberté d'accès auprès des prisonniers et toutes les informations concernant leur sort en prison et le déroulement du procès.

Il est extrêmement regrettable de constater qu'à leur retour en Europe, ces avocats n'ont pas fait état, dans leur lettre, des témoignages qu'ils avaient eu le loisir de connaître personnellement.

Il est absolument faux d'écrire que les familles des accusés sont dans l'impossibilité d'assister aux audiences du procès. L'entrée du tribunal est ouverte à tous et, si des permis d'entrée sont distribués, cela est uniquement dû au fait que le nombre des places disponibles dans la salle d'audience n'est pas illimité.

Les deux avocats, dans la lettre publiée, parlent de détenus qui

se seraient déshabillés pendant le procès pour montrer de prétendues traces de torture.

Le représentant du Comité iranien des droits de l'homme était présent à toutes les séances du procès, et peut affirmer que rien de tel n'a eu lieu. Si cela était le cas, les représentants de la presse et des agences d'information étrangères auraient mentionné un tel fait. Quant aux officiers, avocats de la défense, dont ces messieurs semblent mettre la compétence judiciaire en doute, ils remplissent leur devoir d'après les lois iraniennes. Enfin, je désire rappeler que les accusés en question avaient, de leur propre aveu, reconnu en pleine audience avoir commis des actes de terrorisme, de sabotage et les meurtres dont ils étaient accusés. Quant à la lettre de M. Rom Rusal, également parue dans « le Monde » du 12 février, je voudrais vous soumettre les précisions suivantes :

1) M. Rusal, également arrêté sous l'inculpation d'attentat à la sûreté de l'Etat, ne s'est pas évadé, mais a été libéré après instruction et, en conformité aux lois iraniennes, en attendant son procès.

2) M. Rusal est accusé d'appartenir à un soi-disant mouvement de libération iranien, impliqué dans le détournement d'avions, d'espionnage au profit d'un pays étranger, et de trafic illégal d'armes et d'explosifs (...).

Après pris connaissance de la lettre de M. Roger Amelt, M^{rs} Nouri Alibala et Henri Libertalis nous ont fait parvenir une mise au point dont nous publions également les extraits :

Si « un représentant du Comité iranien des droits de l'homme nous a accompagné durant notre séjour », il l'aurait fait dans la plus totale clandestinité vis-à-vis de nous...

L'entrée du tribunal est si peu « ouverte à tous » que l'un d'entre nous a dû attendre deux jours pour y accéder (sans interprète), que les salles d'audience, effectivement petites, étaient loin d'être pleines, que certains accusés se plaignaient de l'absence de leur famille après avoir pourtant vu par la fenêtre un parent qui n'a pas pu accéder à la salle d'audience, et que nous avons vu refuser l'autorisation d'entrer à la tête d'un accusé qui ne comparait pas le jour même.

Le 6 février au matin, se déroulaient deux procès auxquels nous avons assisté séparément. Nouri

Alibala confirme avoir vu Masoud Ahmadzadeh montrer des traces profondes de brûlures à 11 heures, Henri Libertalis, au deuxième procès, à la fin de l'audience à laquelle il avait lui-même assisté, nous confirme que Masoud Ahmadzadeh a réitéré son geste à 14 h. 30 et montré à nouveau les traces de ses brûlures.

Si comme je prétend M. Amelt, « rien de tel n'a eu lieu », gagnons que les autorités iraniennes ne s'opposent pas à ce que M. Masoud Ahmadzadeh soit examiné par des journalistes, des observateurs, des médecins.

(En ce qui concerne le cas de M. Rom Rusal, « le Monde » a publié dans son numéro du 17 février le récit détaillé de son évadement. D'ailleurs, les dernières informations de source sûre en provenance de Téhéran indiquent que les autorités ont perdu toute trace de M. Rusal).

تأسیس حزب رستاخیز از نگاه پلانتو، کاریکاتور است روزنامه لوموند...

(لوموند، ۴ مارس ۱۹۷۵ / ۱۳ اسفند ۱۳۵۳)

* ایران - شاه نظام تک حزبی را برقرار می کند.

اختلاف نظر درباره حقوق بشر، برحسب آنکه موافق یا مخالف شاه

باشی (لوموند، ۲۴ فوریه ۱۹۷۲ / ۱۵ اسفند ۱۳۵۰)

* ایران - محاکمات تهران و حقوق بشر

CORRESPONDANCE

Une question au chah *

La presse occidentale a annoncé le 20 avril dernier que neuf prisonniers politiques avaient été mis au cours d'une « tentative d'évasion ». Sept d'entre eux avaient été adossés par Amnesty International, qui leur avait conféré le statut de « prisonniers d'opinion » et considérait qu'ils n'avaient été impliqués ni dans une action subversive ni dans des actes de violence. Ils avaient été condamnés en janvier 1969 à des peines de huit à quinze ans de prison. Dans une déclaration publiée le 29 avril, Amnesty International a affirmé qu'elle avait toutes raisons de croire que ces détenus étaient en réalité morts sous la torture.

C'est également l'opinion de l'Union des étudiants iraniens en France. Une quarantaine de membres de cette association ont commencé, en signe de protestation, le lundi 22 mai, une grève de la faim à la Maison d'Italie de la Cité universitaire de Paris. Ils entendent ainsi exprimer par ce geste « leur solidarité avec les cinq mille détenus politiques iraniens » qui seraient eux-mêmes entrepris une grève de la faim.

Le Comité de défense des prisonniers politiques iraniens (1) a reçu des précisions selon lesquelles les détenus « ont trouvé la mort dans des prisons différentes (ce qui souffrait à rendre peu crédible la thèse d'une évasion collective) ; quatre d'entre eux sont morts sous la torture et les cinq autres ont été profondément excruciés. Apparemment, proposition leur avait été faite d'adhérer au Parti unique et de faire à la télévision l'éloge du chah et de son régime. Ils avaient bien entendu refusé ».

Dans une longue lettre dont nous publions ci-dessous des extraits, M^r Thierry Mugen, qui s'est rendu en Iran comme observateur de la Fédération internationale des droits de l'homme, apporte un témoignage.

(...) Depuis le début de 1971, plus de deux cents personnes ont été assujéties pour des faits de nature politique, après des simulacres de procès devant des tribunaux militaires. Cent personnes peut-être ont été tuées par le police, dans la rue ou à leur domicile, lors de leur arrestation. Plusieurs centaines ont été condamnées à des peines de détention supérieures à quinze années. Plusieurs milliers sont en prison sans jugement ou pour des peines de courte durée, c'est-à-dire inférieures à quinze ans. J'ai vu, avec d'autres observateurs judiciaires de la Fédération internationale des droits de l'homme, fonctionner la justice militaire iranienne. J'ai vu, de mes yeux vu, des intellectuels et d'humains iraniens, dont le corps portait des traces de torture, comparaitre devant des militaires qui les ont envoyés au bagne pour dix ans ou davantage parce qu'ils n'avaient pas voulu abjurer publiquement leur foi en des idées interdites. On m'a refusé à Téhéran l'accès aux souterrains d'un procès dont j'étais curieux : on y jugeait deux hommes soupçonnés d'avoir été les initiateurs de faits commis alors qu'ils étaient détenus depuis plusieurs années !

L'histoire depuis s'est aggravée. Le basculement des tentes pétrolières d'octobre 1973 a donné au chah un considérable surcroît de puissance économique et politique. Son but d'ordre et de prospérité capitaliste lui semble désormais à portée de main. Il est devenu impatient (...) mais c'est sur le terrain de la politique intérieure que l'impatience du chah prend

un tour inquiétant. Au début de mars, il a mis fin au simulacre de multipartisme et fondé les formations officielles exécutives en un parti unique : la Révolution nationale de l'Iran. Et peu de jours après, publiée par le Monde le 22 avril : « A une date et dans un lieu non précisés, neuf détenus iraniens qualifiés de « collaborateurs » ont été exécutés par des policiers lors d'une tentative d'évasion. »

Ces neuf hommes étaient des militaires et même des cadres politiques connus en Iran et à l'étranger. La question est posée : la rumeur qui court depuis plusieurs semaines dans les milieux liés à l'opposition clandestine soviétique est-elle fondée ? Le chah a-t-il décidé de renouer à son adversaire jusqu'au dérisoire honneur de la guerre conventionnelle à lui délégué à des tribunaux militaires tenant à huis clos ces procès truqués ? Une autre question est posée. Elle fait son chemin que nous sommes d'un pays fondé sur le droit et qui aime tant pour son emploi : laissons-nous sans mot dire les flics du chah assassiner au fond de leur geôle des hommes qui sont l'honneur de l'Iran et l'espoir de sa liberté ?

(1) Le Comité (c. rue Delandré, 12014 Paris) comprend notamment : S. de Beauvoir, C. Bonduat, R. Fagnano, D. Guérin, A. Hain, V. Jaksic, E. Lévain, J. Mouton, M. Madani, L. Matarasso, C. Maurin, J.-J. Meyrou, A. Rousset-Sigaut, S. Rousselle-Mignot, L. Pouchet, J.-P. Surin, L. Sève, R. Thibaut, P. Vidal.

Iran

UN APPEL EN FAVEUR DE DEUX ÉCRIVAINS *

Un groupe d'intellectuels nous a fait parvenir l'appel suivant :

« Les écrivains soussignés se déclarent profondément émus et indignés par la dure répression qui frappe deux de leurs confrères iraniens, Ali Chariati et Gholam Hossein Saedi. Ce dernier, arrêté pour la deuxième fois en l'espace de cinq ans, vient d'être condamné à treize ans de prison ferme à l'issue d'un procès à huis clos. (...) En cette période de lune de miel entre la France et l'Iran — ce pays de légende où deux cents exécutions ont eu lieu en trois ans et où croupissent quelque quarante mille prisonniers politiques, — nous appelons les intellectuels français à se mobiliser pour exiger la libération des deux écrivains. »

Ont signé cet appel : Roland Barthes, Simone de Beauvoir, Marguerite Duras, Claire Etcheverri, Jean-Pierre Faye, Michel Foucault, Daniel Guérin, Pierre Guyotat, Georges Michel, Maurice Nadeau, Bernard Pingaud, André Puig, Claude Roy, Jean-Paul Sartre, Geneviève Serreau, Michel Leiris.

* Les signatures sont à adresser aux Temps Modernes, 26, rue de Condé, Paris (6^e).

● UN OFFICIER IRANIEN, le général de brigade Reza Zandi-Pour, a été assassiné, lundi matin 17 mars, à Téhéran, alors qu'il se rendait en voiture à son bureau.

روزنامه‌های غربی خبر مرگ بیژن جزینی را اعلام کرده و صورت رسمی خبر منتشر شده از سوی دولت ایران را در معرض شک و تردید قرار می‌دهند (لوموند، ۱۵ مه ۱۹۷۵ / ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۴).

* نامه - پرسشی از شاه

شاه ایران: "به آقای سارتر بگوید سرش به کار خودش باشد..."

(لوموند، ۲۰ مارس ۱۹۷۵ / ۲۹ اسفند ۱۳۵۳).

* ایران - اعلامیه‌ای به امضای گروهی از روشنفکران فرانسوی به نفع دو نفر از نویسندگان ایران: دکتر علی شریعتی و غلامحسین ساعدی.

Après l'assassinat des deux officiers américains à Téhéran

LES LIENS ÉTROITS ENTRE LES ÉTATS-UNIS ET L'IRAN DEMEURENT

assure le département d'Etat *

Après l'assassinat, mercredi 21 mai, en plein centre de Téhéran, de deux officiers américains (le Monde du 22 mai), le département d'Etat a publié un communiqué dans lequel il déclare « déplorer et condamner avec une vigueur particulière » cet attentat. Le communiqué ajoute : « Nous sommes persuadés que ce meurtre, commis à l'évidence par un groupe d'assassins professionnels, ne reflète pas les sentiments du peuple iranien à l'égard des Américains servant en Iran... Les liens étroits qui existent entre les États-Unis et l'Iran, renforcés par la récente visite de l'empereur Reza Pahlévi, demeurent. »

Dans la capitale iranienne, une gigantesque chasse à l'homme a été déclenchée par la police afin de retrouver les assassins. La presse iranienne réclame une « action vigoureuse » contre le terrorisme.

D'autre part, les conclusions d'une enquête menée à Téhéran du 1^{er} au 9 mai par deux avocats parisiens, M^{rs} Bernard Goutet et Bertrand Valette, au sujet de la mort de neuf détenus politiques tués, selon la version officielle, au cours d'une tentative d'évasion (le Monde du 15 mai 1975) ont été publiées mercredi.

Selon le rapport, dont nous avons déjà fait état dans les dernières éditions du Monde du 22 mai, les deux avocats, en dépit du mur de silence auquel ils se sont heurtés de la part des autorités, ont pu établir une série de faits qui rendent à leurs yeux invraisemblable la thèse officielle. Ils estiment, notamment, qu'il est étonnant que les neuf détenus aient tous été tués au cours de la tentative d'évasion.

Iran

DEUX OFFICIERS SUPÉRIEURS AMÉRICAINS SONT TUÉS PAR DES TERRORISTES *

Téhéran, 21 mai (A.F.P., A.P., U.P.I.). — Deux officiers de l'armée de l'air américaine, conseillers dans l'armée iranienne, ont été tués mercredi matin à 4 heures par des terroristes, annonce l'agence Paris.

Un porte-parole du gouvernement iranien a exprimé ses « profonds regrets » et a ajouté : « De tels actes de terrorisme, qu'ils soient dirigés contre des Américains ou des Iraniens, sont considérés comme profondément repoussants par la majorité écrasante du peuple iranien. »

La mission américaine en Iran compte un millier de militaires et quelque deux mille civils, experts et conseillers.

Bien que l'ambassade des États-Unis à Téhéran ait refusé de révéler l'identité des deux victimes, on croit savoir qu'il s'agit du colonel Paul Shaffer et du lieutenant-colonel Jack Turner. L'ambassade a publié un communiqué déclarant notamment : « Au moment où les deux officiers étaient conduits à leur travail, une voiture leur barra la route, tandis qu'un autre véhicule emboutissait leur voiture par l'arrière. »

Selon des témoins, trois hommes sont sortis des voitures et, après avoir ordonné au chauffeur iranien du véhicule emprunté par les officiers de se coucher, firent feu à plusieurs reprises sur les

militaires qui s'effondrèrent. Les terroristes ont pris la fuite à bord d'une troisième voiture. »

A la suite de cet attentat, l'agence Associated Press indique qu'elle a reçu un appel téléphonique d'une correspondante anonyme, selon laquelle « l'exécution des officiers américains est une riposte à l'exécution de neuf révolutionnaires iraniens en prison, le mois dernier ». La correspondante, qui s'est présentée comme porte-parole de l'« Association des guerriers populaires iraniens », a ajouté que le chah étant « un fanatique des Américains, nous nous en prenons aux Américains ».

[A Paris, deux avocats parisiens, M^{rs} Bernard Goutet et Bertrand Valette, de retour d'une enquête menée à Téhéran du 1^{er} au 9 mai, ont publié mercredi un rapport indiquant que les neuf détenus iraniens qui, selon la version officielle de Téhéran, ont été tués à une date non précisée au cours d'une tentative d'évasion ont été, en réalité, exécutés pour leur opposition au régime ou sont morts sous la torture. (« Le Monde » du 15 mai 1975.)

Les deux avocats, qui se sont heurtés à un mur de silence de la part des autorités iraniennes, publient notamment que « les détenus qui ont été tués avaient accompli la majeure partie de leur peine, l'un d'entre eux, l'étudiant Tehepourzadeh, condamné à sept ans, a été tué deux mois avant sa libération ».

Les mouvements clandestins de l'opposition iranienne ont perpétré, ces dernières années, plusieurs attentats contre des citoyens des États-Unis et des entreprises américaines. L'ambassadeur américain à Téhéran échappa, le 2 décembre 1974, à une tentative d'assassinat. Le 17 janvier 1972, plusieurs bombes explosèrent à l'ambassade américaine, à l'Association culturelle irano-américaine et au siège du Corps de la paix, faisant plusieurs blessés. Le 31 mai de la même année, deux personnes ont trouvé la mort dans une série d'attentats dirigés contre des personnalités et des entreprises américaines, au moment où le président Nixon, en visite à Téhéran, s'apprêtait à quitter le pays. Le 2 juin 1972, enfin, le lieutenant-colonel Lewis Hawkins, appartenant à la mission militaire américaine, fut abattu par un commando dans une rue de Téhéran.]

توهامات امریکاییان درباره روابطی که آنان را با ملت ایران متحد می کند
(لوموند، ۲۳ مه ۱۹۷۵ / ۲ خرداد ۱۳۵۴)

* پس از کشته شدن دو افسر امریکایی در تهران سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا اعلام می کند:
روابط نزدیک میان ایالات متحده امریکا و ایران همچنان پا برجاست.

به دنبال مرگ بیژن جزینی، دو افسر امریکایی توسط چریکها به قتل
رسیدند (لوموند، ۲۲ مه ۱۹۷۵ / ۱ خرداد ۱۳۵۴).

* ایران - دو افسر ارشد امریکایی بدست تروریستها کشته می شوند.

رسم
از دست برد

چهار عدد ابزار گشودن قفلی سوزی داخلان در پاره :



طریقه استفاده :

ترب ابزار را داخل قفل کرده و پس از بلند کردن
زیانه (البته حقیقی) زیانه اصلی را بست است طریقی
بسیار است در موقع بستن این زیانه گشودن زیانه اصلی را باید بست چه به است نمود.

دو عدد ابزار سفیدی سر کج برای گشودن انواع قفلی ساده



بزرگ مسوچی و طریقه استفاده :



(a)

۱- ابزار (b) را داخل قفل برمی گردان و از اطراف دست گیرید که پستانه
قفل را در جهت برافق و کت مغزی ایست است (ابزار) فشار دهید.



(b)

۲- در با حال ابزار (c) را داخل قفل کرده و دردی با چرخش قفل
مغزی بقیه و بعد کت دهید که آنرا از طرف باین و با لاف را چ
و بعد از آن زمانه. اگر قفل باز نشود ممکن است پس از انجام اعمال فوق



(c)

از ابزار (c) استفاده نمود که با ترب ابزار چرخش را آهسته فتنه کنید.

در صورت امکان اگر کس قدری از قفل و کبید منفک یا نموده آنها را ارسال دارید بیشتر راهنمایی خواهیم شد.

تصویر کلیدها برای باز کردن قفل منازل مخالفان رژیم، سندی که در
حمله به کنسولگری ایران در ژنو بدست آمده است. (به نقل از اسناد
درباره پلیس مخفی ایران، منتشر شده از سوی کنفدراسیون دانشجویان
ایرانی، دسامبر ۱۹۷۶).

UNION DE BANQUES SUISSES - GENEVE

Publavi Foundation of Iran
The Sadehad Palace
TEHRAN, IRAN

30 JAN 1976

Date	To	By	Amount
22 DEC 61	SOULDE		56,800,241.55
5 FEB 62	C/LOX NEMERSONE		2,000,000.00
5 FEB 62	C/SHAMS PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/DENIS P. MITCHELL		500,000.00
5 FEB 62	C/HENRY R. LUCE		500,000.00
5 FEB 62	C/ALLEN DALLS		2,000,000.00
5 FEB 62	C/GEORGE V. ALLEY		2,000,000.00
5 FEB 62	C/SHAMAZ PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/TALLAH E. BURE		200,000.00
5 FEB 62	C/RACELPH DICKERS		200,000.00
5 FEB 62	C/MANID REZA PAKLAVI		500,000.00
5 FEB 62	C/AHAB CHAFICH		2,000,000.00
12 FEB 62	SON N.I.O.C.		1,000,000.00
5 FEB 62	C/SELVEN CHAFIN		1,000,000.00
5 FEB 62	C/AMIR-CHATENI		1,000,000.00
5 FEB 62	C/R.A. PIGOT		1,000,000.00
5 FEB 62	C/T.V. PIPER		1,000,000.00
5 FEB 62	C/FANAN PAKLAVI		15,000,000.00
5 FEB 62	C/TATIANA PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/ABOOL REZA PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/CHOLAN REZA PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/MILLIAN WARR		2,000,000.00
5 FEB 62	C/ALI AMIRI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/DAVID-ROCKWELL		2,000,000.00
5 FEB 62	C/AHAB REZA PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/MAN-UD REZA PAKLAVI		2,000,000.00
5 FEB 62	C/DANSHID KHABIR		1,000,000.00
5 FEB 62	C/A.M. WASTER		3,000,000.00
5 FEB 62	C/ARDESHIR ZAMDA		1,000,000.00
5 FEB 62	SON 3 1/2 YEARS PLAN RM		1,000,000.00
			12,000,000.00
			56,800,241.55

سند کانار آئشنه، مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۷۶ / ۱ بهمن ۱۳۵۴. حسابهای
بانکی در سوئیس. در سند می توان نام لوی هندرسون سفیر سابق امریکا در
موقع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برضد دولت مصدق؛ و واریزهای
شرکت ملی نفت ایران به نفع بنیاد پهلوی را مشاهده کرد.

گاهشمار رویدادها

۱۳۰۴

تأسیس سلسله پهلوی: رضاخان رضاشاه می‌شود.

۱۳۱۰

ایجاد "اداره تأمینات" برای تعقیب مخالفان.

۱۳۰۹ - ۱۳۱۹

سرکوب ایلات و عشایر مخصوصاً لرها.

۱۳۱۱

مجلس قانون "اقدام علیه امنیت کشور" (معروف به قانون سیاه) را تصویب می‌کند که به موجب آن تشکیل هرگونه اجتماع مارکسیستی در ایران ممنوع می‌شود.

۱۳۱۲

قرارداد نفتی میان بریتانیای کبیر و ایران منعقد می‌شود که به موجب آن ایران بهره‌مالکانه ناچیزی از منابع نفتی‌اش دریافت می‌کند.

۱۳۱۳

ایران صاحب مجموعه قوانین جزایی به تقلید از قوانین جزایی فرانسه می‌شود.

۱۳۱۷

دستگیری "گروه پنجاه و سه تن" اعضای مؤسس حزب کمونیست ایران.

۱۳۲۰

استعفای رضاشاه از سلطنت. پسرش محمدرضاشاه، متولد ۱۲۹۸، جانشینش می‌شود.

۱۳۲۱

بازسازی حزب کمونیست ایران زیر نام حزب توده.

۱۳۲۵

قوای دولتی آذربایجان و کردستان را که تحت حمایت شوروی جمهوری‌های مستقل تشکیل داده بودند، باز پس می‌گیرند.

۱۳۲۷

۱۵ بهمن، سوءقصد به شاه در محوطه دانشگاه تهران، ضارب ناصر فخرآرایی وابسته به حزب توده در جاکشته می‌شود. حکومت نظامی برقرار شده و حزب توده غیرقانونی می‌شود. متمم قانون اساسی اختیارات شاه را افزایش می‌دهد.

۱۳۳۰ - ۱۳۳۲

حکومت دکتر مصدق. ملی کردن صنایع نفت، محاصره اقتصادی ایران از سوی انگلیس.

۱۳۳۲

کودتای ۲۸ مرداد با همکاری سیا و انتلیجنت سرویس، حکومت قانونی مصدق را ساقط می‌کنند. شاه که به رُم گریخته بود به تهران باز می‌گردد.

۱۳۳۲ - ۱۳۳۵

سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران می‌شود.

۱۳۳۳

توطئه حزب توده در ارتش کشف می‌شود.

۱۳۳۴

شورش ضدبهایبی در تهران و در شهرستانها.

۱۳۳۶

اسفند، تأسیس ساواک.

۱۳۳۶ - ۱۳۴۰

سرتیپ بختیار رئیس ساواک است.

۱۳۴۰ - ۱۳۴۴

سرلشگر حسن پاکروان رئیس ساواک است.

۱۳۴۱

۶ بهمن، شاه طی فرماندومی اصول انقلاب سفید را

به تصویب می‌رساند.

۱۳۴۲

۱۵ خرداد، شورش مردم در تهران به رهبری آیت‌الله

خمینی

۱۳۴۳

تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه

۱۳۴۴

۲۱ اسفند، سوء قصد نافرجام به شاه در کاخ مرمر.

۱۳۴۴ - ۱۳۵۷

سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک است.

۱۳۴۶

۱۴ اسفند، درگذشت دکتر محمد مصدق.

۱۳۴۹

ایجاد کمیته مشترک بر ضد خرابکاری.

۱۳۴۹

۱۹ بهمن، حمله چریکهای فدائی خلق به پاسگاه

ژاندارمری سیاهکل. آغاز مبارزه مسلحانه در ایران دوره

جدیدی از سرکوب و عملیات تروریستی آغاز می‌شود و

تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه می‌یابد.

۱۳۵۰

تیمور بختیار در عراق توسط کماندوی ساواک به قتل

می‌رسد.

۱۳۵۱ - ۱۳۵۷

پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم ساواک، مأمور سرکوب

تروریسم است.

۱۳۵۱ - ۱۳۵۶

محاکات سیاسی پشت درهای بسته. شکنجه و اعدامهای

سریع.

۱۳۵۳

۱۱ اسفند، ایجاد نظام تک حزبی: رستاخیز.

۱۳۵۵

شهریور: برای نخستین بار نمایندگان صلیب سرخ بین‌المللی

مجوز بازدید از زندانهای ایران را کسب می‌کند.

۱۳۵۶

شاه اعلام می‌کند که در ایران زندانیان سیاسی دیگر شکنجه

نمی‌شوند.

۱۳۵۶

تعداد زندانیان سیاسی از چهارهزار نفر به دو هزارنفر

کاهش می‌یابد.

۱۳۵۶

آغاز اغتشاشات سیاسی که به انقلاب اسلامی منتهی

می‌گردد.

۱۳۵۷

خرداد، سپهبد مقدم به جای ارتشبد نصیری به ریاست

ساواک منصوب می‌شود. تصفیه ساواک. کنار گذاشتن گروه طرفدار اعمال خشونت از جمله پرویز ثابتی.

۱۳۵۷

مرداد، آتش سوزی سینما رکس آبادان، چهارصد نفر تماشاگر زنده زنده در آتش می‌سوزند. مردم ساواک را مسؤول این آتش سوزی می‌دانند.

۱۳۵۷

۱۷ شهریور، جمعه خونین. تظاهرات مردم در میدان ژاله به خاک و خون کشیده می‌شود.

۱۳۵۷

۸ مهر، انحلال حزب رستاخیز.

۱۳۵۷

آذر، تظاهرات چند میلیونی تاسوعا و عاشورای تهران. ساواک دخالتی نمی‌کند.

۱۳۵۷

۱۹ دی، ساواک اعلام می‌کند که به انقلاب پیوسته است.

۱۳۵۷

۲۴ دی شاهپور بختیار ساواک را منحل می‌کند.

۱۳۵۷

۲۶ دی، آخرین سفر شاه.

۱۳۵۷

۱۲ بهمن، بازگشت پیروزمندانه امام خمینی به تهران

کتابشناسی

- ABRAHAMIAN Ervan, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton University Press, New Jersey, 1982.
- AKHAVI Sh., *Religions and Politics in Contemporary Iran: Clergy and State Relations in the Pahlavi Period*, Albany State University of New York, 1980.
- ANTONEL David, JAUBERT Alain, KOVALSON, *les Complots de la CIA*, Stock, 1976.
- AZADEH Behrouze, *L'Iran aujourd'hui*, Les Temps modernes, 1971.
- BAKHTIAR Chapour, *Ma fidélité*, Albin Michel, 1982.
- BARAHENI Rézâ, *The Crowned Cannibals*, Vintage Books, New York, 1977.
- BASHIRIYEH Hossein, *The State and Revolution in Iran*, Croom Helm, St. Martin's Press, 1984.
- BLANCHET Pierre, *La Révolution au nom de Dieu*, Le Seuil, 1979.
- CHOMSKY Noam, *The Political Economy of Human Rights*, South and Press, Boston, 1979.
- COLBY William, *30 ans de CIA*, Presses de la Renaissance, 1979.
- DJAZANI Bijan, *Capitalism and Revolution in Iran*, 1980.
- GINGER Serge, *Nouvelles Lettres persanes*, Anthropos, 1981.
- GRAHAM Robert, *Iran, the Illusion of Power*, St. Martin's Press, New York, 1979.
- GREEN Jerrold D., *Revolution in Iran: The Politics of Counter Mobilisation*, Praeger, New York, 1982.

آثار جمعی

- L'opinion publique française condamne le régime du shah*, 1976.
 Association internationale des juristes démocrates, 1966.
 Amnesty International, *Rapport annuel*, 1971 à 1979.
 BDIC, *La Politique en Iran*.
 CARI (Comitee Against Repression in Iran)
Iran : The Shah's Empire of Repression : 1963 à 1976.
Committee against Repression in Iran, 1977.
The United States and Iran, 1980.
Human Rights in Iran, 1977.
Aperçu sur la répression en Iran, 1977.
Document from the US Espionnage, Téhéran, 1980 (tome 7, tome 8, tome 11).
Tortures, lieux de tortures et bourreaux, Paris, 1971.
Organisation des combattants du peuple d'Iran, 1972.
Halte à la répression en Iran, Paris, 1972.
Mardom (Organe du parti Toudeh), Violations des droits de l'homme en Iran, 1973.
 CIA : *The Pike Report*, 1977.

منابع به زبان فارسی

- افراسیابی، بهرام، ایران و تاریخ، نشر علم، تهران ۱۳۶۷.
 اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، جلد سوم و چهارم، آلمان ۱۹۸۹
 بشیری، سیاوش، قصه ساواک، نشر پرنگ، پاریس ۱۹۸۷.
 به آذین، م.ا. مهمان این آقایان، تهران ۱۳۴۹.
 پیشه‌وری، جعفر، یادداشتهای زندان، انتشارات پسیان، تهران.
 جزنی، بیژن، طرح جامع و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران،
 (بدون تاریخ و محل چاپ).

- HALLIDAY Fred, *Iran : Dictatorship and Development*, Penguin Book, New York, 1979.
 HELMS Cynthia, *An Ambassador's Wife in Iran*, Dodd, New York, 1981.
 HUYSER Robert, *Mission to Tehran*, André Deutsch, Londres, 1986.
 KEDDIE, *The Roots of Revolution*, Yale University Press, New Haven, 1981.
 KISSINGER Henry, *For the Record Selected Statesments*, Little Boston 1981.
 LEDEEN Michael, *Débâcle : l'Échec américain en Iran*, Albin Michel 1981.
 LENCZOWSKI, *Iran under the Pahlavi*, CX Hoover Institute Press, Stanford, 1978.
 LEUZZI Giuseppe, *Iran, Petrolio, violenza potere*, Mazzota, Milan, 1975
 MIGNON Thierry, *Rapport de mission à la Fédération internationale des droits de l'homme*, SLSN, 1972.
 PAHLAVI Mohammad Rézâ, *Réponse à l'Histoire*, Albin Michel, 1979.
 PARSONS Anthony, *The Pride and the Fall*, J. Cape, Londres, 1980.
 RAFIZADEH Mansour, *Witness Morrow*, 1987.
 ROOSEVELT Kermitt, *Countercoup. The Struggle for the Control of Iran* Mac Grow Hill Books, New York, 1979.
 SAIKAL Amin, *The Rise and Fall of the Shah*, Princeton University Press 1980.
 SHAWCROSS William, *Le Shah*, Stock, 1988.
 SHOA'IYAM, *On the Role of Israeli and Iranian Regimes*, 1972.
 STEMPER John, *Inside the Iranian Revolution*, Bloomington Indiana University Press, 1981.
 SULLIVAN W., *Mission to Iran*, W. Norton, 1981.
 VANCE Cytus, *Hard Choices : Critical Years in America Foreign Policy* Simon and Schuster, New York, 1983.
 VIEILLE, BANI SADR, *Pétrole et Violence*, Anthropos, 1974.
 ZABIH Sepehr, *The Mossadegh Era*, 1982.

مجلات

- « L'Iran », *Le Monde*, Dossiers et Documents, 1978.
Le Monde, années 1968 à 1979.
 AFASPI, *Association française de solidarité avec les prisonniers en Iran*.
Union des étudiants iraniens en France (UEIF), 1977.
Iran en lutte, 1975.

خان باباتههرانی، مهدی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ۲ جلد، آلمان ۱۹۸۹.

دهقانی، اشرف، حماسه مقاومت، نشر جبهه ملی در اروپا (بدون تاریخ).
سنجابی، کریم، امید و ناامیدیهها، خاطرات سیاسی، نشر جبهه ملی، لندن ۱۹۸۹.

نادرپور، بهمن (الیاس تهرانی) نامه تهرانی به آیت الله طالقانی و آیت الله لاهوتی.

همایون، داریوش، دیروز و امروز، سه گفتار درباره ایران انقلابی.
یزدی، ابراهیم، آخرین تلاشها در آخرین روزها، تهران، ۱۳۶۳.

نمایه اماکن

دآء

آبادان ۲۶، ۲۴۴

آذربایجان ۲۴، ۵۴، ۵۵

آلمان ۱۶، ۲۰، ۴۲، ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۳۰

آلمان (شرقی) ۴۲، ۹۸، ۱۶۰

دء

ابوظبی ۱۵۹

اتحاد جماهیر شوروی ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۵۷

۱۶۱، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۳۴

اردن ۱۷۴

«د»

تبریز ۲۵

ترکیه ۳، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۶۶، ۹۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۳۱

تونس ۲۴۹

تهران ۵، ۱۵، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۷۹، ۸۷، ۸۹

۲۱۳، ۲۰۰، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۵، ۹۹، ۹۷، ۹۳

«ج»

چکسلواکی ۱۳۳

چین ۲۶، ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۸۴

«خ»

خراسان ۱۰۳

خرر (دریای) ۲۶، ۴۴، ۱۴۴

خلیج فارس ۲۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۱۹

خوزستان ۱۵، ۲۸، ۶۹، ۹۹، ۱۰۳، ۲۰۰، ۲۳۱

اروند رود ۳

اسرائیل ۹۲، ۹۵، ۱۷۹، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶

اصفهان ۲۶، ۲۸، ۹۹

افغانستان ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۱۹

الجزیره ۲۲۵

انگلستان ۱۳، ۲۹، ۳۵، ۶۶، ۱۸۱

اوین (زندان) ۲۱۳

ایالات متحده امریکا ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۹۵، ۱۰۵، ۱۸۱

۲۲۲، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۱

ایتالیا ۳۹

«ب»

بغداد ۴۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۳۱

بلیوی ۱۷۴

بیروت ۱۰۰

«پ»

پاریس ۱۶۴، ۲۲۹

پاکستان ۶۶، ۱۱۷، ۱۵۷، ۲۴۷

پریشیا ۴۲

«د»

شیراز ۱۲۹

«ع»

عراق ۳، ۴، ۵، ۶، ۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۴

«ف»

فرانسه ۵۵، ۶۷، ۲۲۹

فلسطین ۲۳۱

فیضیه (مدرسه) ۹۲

فیلیپین ۲۳۷

«ق»

قاهره ۲۲

قصر (زندان) ۱۰، ۱۹، ۲۰

قم ۹۲، ۹۳، ۱۴۵

«د»

دانشگاه تهران ۳، ۳۰

دوبی ۱۸۲

«ر»

رُم ۴۸، ۵۰

«ژ»

ژنو ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲

ژوهانسبورگ ۲۰

(س)

سلطان آباد (اراک) ۱۶

سنندج ۲، ۶

سن - سیر (دانشگاه نظامی) ۵۵

سن مورتیس ۴۴

سوریه ۶۶، ۱۷۴، ۲۳۲

سویس ۳۴، ۴۵، ۸۰، ۹۸، ۱۶۳

سیمکل ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۵

«م»

مازندران ۲۸

مشهد ۸۸، ۹۲

مصر ۱۳۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۰

مکه ۹۰

«ن»

نجف ۸۹، ۱۰۰، ۱۷۴

نیویورک ۴۱

«و»

ویتنام ۲۳۷

«ه»

هند ۷۹

«ی»

یمن دموکراتیک ۱۸۲

«ک»

کابل ۱۵۸

کازرون ۲۷

کانال سوئز ۶۶

کردستان ۲، ۳، ۶، ۲۴، ۴۶، ۶۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۲۰۲، ۲۰۳

کلاردشت ۴۵، ۴۷

کوبا ۱۷۴

کیش ۱۴۶، ۱۴۷

«گ»

گوا ۱۷۵

گیلان ۱۷۵

«ل»

لانگ لی ۲۲۳

لامیجان ۱۴۶

لبنان ۱۰۰، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۳۶

لندن ۴۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸

لیبی ۱۶۱، ۲۴۹

امل (سازمان) ۱۷۴
 انجمن قلم امریکا ۱۸۸
 ان.کا.و.د. ۱۴۹
 اینتلیجنت سرویس ۴۱-۴۳، ۷۰

«ب»

بانک عمران ۱۴۶
 بانک ملی ایران ۴۳
 بنیاد پهلوی ۸۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷

«پ»

پیمان بغداد ۶۶

«ج»

جبهه ملی ایران ۳۳، ۴۰، ۵۰-۵۳، ۵۶، ۶۹، ۹۸، ۱۷۳، ۲۲۹، ۲۴۲،
 ۲۴۸
 جلالی (ایل) ۱۶
 جمعیت سوسیالیستهای ایران ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳
 جمعیت مسلمانان مبارز ۳۳، ۵۱

نمایه گروهها، احزاب، سازمانها

«آ»

آیندگان (روزنامه) ۱۳۸

«ا»

اداره تأمینات ۱۴، ۱۶
 اداره اطلاعات ارتش امریکا ۱۵۸
 اداره ضدجاسوسی عراق ۱۵۹
 اشیگل (مجله) ۱۰۵
 اطلاعات (روزنامه) ۱۸۴
 اف.بی.آی. ۱۷۲، ۲۲۵، ۲۲۶
 الفتح (سازمان) ۲۳۴

«ب»

سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) ۲۳۵

سازمان بازرسی شاهنشاهی ۱۴۸

سازمان کارگران ایران ۱۵۴

سنتو (پیمان) ۲۲۰، ۲۱۹

سیا ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۶۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸

۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۸

شرکت ملی نفت ایران ۵۲، ۱۴۳

شرکت نفت ایران و انگلیس ۳۵، ۳۶

شورای عالی کار ۱۵۴

«ص»

صلیب سرخ بین‌المللی ۲۴۰

صندوق بین‌المللی پول ۱۰۴

«ع»

عبرت (روزنامه) ۷۵

عفو بین‌الملل ۱۸۳، ۲۴۰

«ج»

حزب ایران ۳۳، ۵۶

حزب بعث عراق ۶۶

حزب پان ایرانیست ۳۳

حزب توده ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۶ - ۵۸،

۶۰، ۶۲، ۷۵، ۹۸، ۱۰۳، ۲۵۴

حزب رستاخیز ۷۵، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۷

حزب زحمتکشان ایران ۳۳

حزب کارگر ۴۰

حزب مردم ۶۷، ۶۸، ۷۶

حزب ملیون ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۷

«د»

دانشگاه تهران ۱۰۸

دفتر ویژه ۷۱، ۱۴۵، ۲۵۵

«ر»

رکن دوم ۱۴، ۳۸، ۵۷، ۷۸، ۱۷۸، ۲۴۷

د ف.

فداییان اسلام ۵۴

فداییان خلق ۱۱۰

د ق.

قاجار (سلسله) ۱۲، ۳۳

قشقایی (ایل) ۲۷

د ک.

کا. گ. ب. ۵۸، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۱

کالتکس آرامکو ۳۹

کانار آشنه (مجله) ۱۴۳

کمیته مشترک ۱۰

کمیته نجات وطن ۴۶

کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان ۲۴۰

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا ۱۶۰

کیهان (روزنامه) ۱۶۴، ۲۱۲

د گ.

گ. پ. او. ۵۸

گارد شاهنشاهی ۴۸

گاردین (روزنامه) ۱۶۴

د ل.

لوموند (روزنامه) ۱۵۵

له‌تان مدرن (مجله) ۱۵۵

د م.

مرد امروز (روزنامه) ۲۷

مجاهدین خلق ۶۱، ۱۵۷، ۱۸۲

مجلس سنا ۳۱

مجلس شورای ملی ۳۱

موساد ۲۳۱ - ۲۳۴، ۲۳۶

مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (دانشگاه تهران) ۱۰۸

»ن«

ناتو (پیمان) ۲۲۰

»ی«

یونیون بانک سویس ۱۴۳

نمایه نام اشخاص

»آ«

آتاتورک (مصطفی کمال معروف به) ۱۳

آزاده بهروز ۱۵۵

آزمون، منوچهر ۱۱۶، ۱۴۵

آشتون بتی ۲۱۱

آل احمد، جلال ۱۴۱

آلبالا، نوری ۱۹۰

آموزگار، جمشید ۲۴۵

آوانسیان ۲۸، ۳۲

آیرم، محمد حسین (سرتیپ) ۱۴

آیزنهاور ۴۰

احمدزاده، مجید ۱۷۷

احمدزاده، مسعود ۱۷۷، ۱۹۰

احمدشاه قاجار ۱۲

احمدی (پزشک) ۱۷، ۲۱

ارانی، تقی ۱۹

ارسنجانی، حسن ۸۱، ۸۲

استالین ۲۵، ۲۶، ۶۶، ۷۵، ۱۴۹

استمپل، جان. دی. ۲۲۳

اسکندری، ایرج ۲۷، ۲۸، ۳۲

افشار طوس (سرتیپ) ۴۷

اقبال، منوچهر ۶۷، ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۴

اقبال، عبدالوهاب ۱۴۵

الموتی، نورالدین ۸۱

امجدی، (سرهنگ) ۵۷

امیرخیزی ۲۸، ۳۲

امینی، ایرج ۱۳۵

امینی، علی ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۱۳۵، ۱۳۶

اوفقییر (ژنرال) ۱۰۶

اویسی (ارتشبد) ۴۱، ۱۶۱

باتر، ویلیام ۲۴۰

بارزانی، ملامصطفی ۲۳۲

بازرگان، مهدی ۱۲۱، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۵۱

بختیار، تیمور ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۷۳، ۷۶ - ۸۰، ۸۹، ۹۷، ۹۸ - ۱۰۳

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۰

۲۴۷، ۲۵۱

بختیار، سردار اسعد ۱۵

بختیار، شاهپور ۱۵، ۱۷، ۵۶، ۵۷، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۸

بختیاری، ثریا (ملکه) ۴۶، ۴۷، ۹۰

براهنی، رضا ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰

۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸

بروجردی، آیت‌الله العظمی ۴۶، ۴۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱

بقراطی ۳۲

بنی‌صدر، ابوالحسن ۱۵۵، ۲۹۹

بوت، لوس کلر ۳۹

بهبهانی آیت‌الله سید محمد ۴۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱

بهزادی، همایون (شکنجه‌گر) ۱۸۵

بهشتی، آیت‌الله ۲۴۶، ۲۵۰

بیضایی، بهرام ۱۲۴، ۱۲۵

تورنبورگ، ماکس ۳۹
تهرانی (شکنجه گر) ۲۱۳، ۲۱۴
تیمورتاش، عبدالحسین ۱۸

«د»

ثابتی، پرویز ۷۰، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،
۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۵

«ج»

جزنی، بابک ۲۱۵، ۲۱۶
جزنی بیژن ۱۱۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۰-۲۱۳
جزنی، مهین ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴
جعفریان، محمود ۷۶
جودت ۳۲
جهان بین ۱۶۴

«ج»

چرچیل، وینستون ۴۰، ۴۲، ۴۴
چه گوارا ۱۷۴

«پ»

پارسونز، سرآنتونی ۱۲۵، ۲۲۴

پاکدامن، ناصر ۱۶۶

پاکروان، حسن (سرلشکر) ۷۳، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳-۱۱۶،

۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۵۱

پاکنژاد، شکرالله ۱۹۵، ۲۰۴

پرون، ارنست ۴۳

پهلوی، اشرف ۳۸، ۴۵

پهلوی، رضاشاه ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸-۲۰، ۲۳-۲۴، ۲۷، ۳۱-۳۳، ۳۸، ۴۶،

۵۱، ۹۰

پهلوی، محمد رضاشاه ۱۲، ۱۳، ۲۱-۲۳، ۲۹، ۳۷، ۴۶، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۴،

۶۵، ۷۶-۸۳، ۸۸، ۹۳-۹۴، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷،

۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۶، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۹،

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۳-۲۵۶

پهلوی، عبدالرضا ۱۳۲

پیشه‌وری، جعفر ۲۵

«ت»

تای (ژنرال) ۱۵۸

ترومن، هاری ۴۰

«د»

دالس، آلن ۴۴
 دانشگری، رقیه ۱۹۳
 دهقانی، اشرف ۱۹۳ - ۱۹۵، ۲۰۲
 دهقانی، بهروز ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۲
 دیبا، فرح (شهبانو) ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۶

«ر»

رزم آراء، حاجعلی (سرتیپ) ۳۶
 رسولی (ناصر نوذری معروف به) ۷، ۹، ۱۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴
 ۲۱۷
 رضوانی، سرژ ۲۰۶
 روزبه، خسرو ۵۹
 روزولت، کریمت ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۸۸، ۲۱۹
 ریاحی، اسماعیل (سپهبد) ۸۴
 ریوتر، شاهپور ۴۳
 ریچاردسون، بووی رابرت ۲۴۸

«ح»

حاجبی، پری ۲۱۶
 حبش، جورج ۱۷۴
 حسین صدام ۱۰۰، ۱۰۲، ۲۰۳
 حسینزاده (شکنجه گر) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۴
 حکیمی ۳۲

«خ»

خاتمی (ارتشبد) ۱۷۵، ۱۷۶
 خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی ۲۴۶
 خان بابا تهرانی، مهدی ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۳
 خانعلی (دکتر) ۷۹
 خروشچف، نیکیتا ۶۶
 خزعل (شیخ) ۱۵
 خسروشاهی ۱۵۳
 خطیبی، حسین ۴۷
 خلخالی، صادق ۲۵۱
 خمینی، روح‌الله (امام) ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۷۶، ۲۲۷
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳

دز

زاهدی، حسین ۱۵۹، ۱۶۷، ۲۰۴

زاهدی، فضل الله (سرلشکر) ۴۴ - ۴۶، ۴۸، ۲۲۰

زندپور (سرتیپ)، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۱۲

زیبایی (سرهنگ) ۵۷، ۶۱

دس

سارتر، ژان - پل ۱۴۰

سالاری (سرهنگ) ۱۲۱

سلطانپور، سعید ۱۸۹، ۱۹۱

سولیوان، ویلیام ۱۶۲، ۲۲۷، ۲۴۴

سیاحتگر، علی (شکنجه گر) ۱۲۱

دش

شاندرمنی ۳۲

شاهین (شکنجه گر) ۱۹۲

شریعتی، علی ۱۴۰

شریعتمداری (آیت الله) ۹۳

شریف امامی ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۲۴۹

شمس آبادی، رضا ۱۱۴

شوارتسکف ۴۴

شهرام (والاحضرت) ۱۴۲

شهرستانی (آیت الله) ۸۹

شهریاری، عباس ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۸۱

دص

صانعی، علیجان ۱۷۳

صدر موسی (آیت الله) ۱۷۴

صفایی ۱۹۵

دض

ضرابی (سرهنگ) ۷۱

دط

طالقانی، آیت الله سید محمود ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۴۴

طاهری (سرتیپ) ۱۸۱، ۲۱۲

طوفانیان (سرلشکر) ۲۵۴

- فرخی یزدی ۱۶
 فردوست، حسین (ارتشبد) ۷۱، ۱۴۵
 فرسیو (سپهبد) ۱۷۵، ۱۸۱
 فروهر، داریوش ۱۷۹
 فلاح، رضا ۲۰۲
 فوکو، میشل ۶۱
 فیصل (پادشاه عراق) ۶۶
- «ق»
- قاسم عبدالکریم ۱۵۹
 قاسمی ۳۲
 قشقایی ۲۷
 قطب‌زاده، صادق ۲۲۹
 قطبی، رضا ۱۴۲، ۲۰۳
 قوام السلطنه، احمد ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۷، ۵۸

«ک»

- کاخساز، ناصر ۲۰۶
 کارتر، جیمی ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۰-۲۴۲
 کاشانی، آیت‌الله سیدابولقاسم ۳۱، ۴۷، ۵۱

- «ظ»
- ظاهرپور، داریوش ۱۷۸، ۱۷۹
- «ع»
- عباسی، ابوالحسن (سروان) ۵۸
 عبدالناصر، جمال ۶۶، ۱۳۸، ۲۳۱
 عدالت منش، پرویز ۱۲۱
 عرفات، یاسر ۲۳۶
 عضدی (شکنجه‌گر) ۱۸۶
 عطاپور (شکنجه‌گر) ۱۷۴
 علم، اسدالله ۶۸، ۸۴
 علیم‌الدوله ۱۹
 علوی، بزرگ ۳۲
 عیسابک، هوشنگ ۲۰۱

«ف»

- فاطمی، سیدحسین ۴۸، ۵۳، ۵۴
 فخرآرایی، ناصر ۳۰
 فرازیان (سرتیپ) ۷۰

«د»

لاہوتی (آیت اللہ) ۱۹۲

لواسانی ۱۵۹، ۱۶۰

لوبرانی، یوری ۲۳۵

لیوشائوچی ۸

«م»

مارکس ۱۴۰، ۱۶۹

مبصر (سرهنگ) ۵۷

مختاری، رکن الدین ۲۱

مدرس، آیت اللہ ۲۱

مردوخ، عبداللہ ۱ - ۱۰، ۳۴، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۴۶

مسعود، محمد ۳۰

مشار ۱۷

مشیر ہمایون شہر دار ۲۱

مصدق، محمد ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۴ - ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۵، ۸۸، ۱۲۰

معمد (سرتیپ) ۷۰

معین زاده ۱۷۲

مصطفوی (شکنجہ گر) ۱۸۵

مطہری (آیت اللہ) ۱۴۰

کامبخش ۲۸، ۳۲

کاوہ (سرتیپ) ۷۱

کتیرایی، ہمایون ۱۹۲

کرمانی، اشرف ۱۸۲

کریمی (سرتیپ) ۱۲۹، ۱۳۰

کشاورز، فریدون ۲۷

کشاورز، گیتی ۱۱۱

کمال (سرلشکر) ۱۱۴

کندی، جان اف. ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۲۴۱

کوٹومو، آنتونی ۴۳

کوروش کبیر ۲۳۰

کوسینسکی، یرزی ۱۸۸

کیا، حاجعلی (سرلشکر) ۷۳، ۷۸

کیانوری نورالدین ۳۲

کیسینجر، هنری ۳۸

«ن»

گریدی، هنری ۳۸

گلستان، ابراہیم ۲۱۵

گنژہ، سرژ ۱۲۵، ۱۲۶

نصیری، نعمت‌الله (ارتشبد) ۴۷، ۴۸، ۶۹، ۷۳، ۱۰۸ - ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۱۳ - ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵

نعمان، یووال ۲۳۳

نوشین، عبدالحسین ۳۲

نهاوندی، هوشنگ ۶۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۳۶، ۲۴۴

نهر، جواهر لعل ۷۹

نیک خواه، پرویز ۱۱۵، ۱۱۶

نیکسون، ریچارد ۵۹، ۷۶، ۲۳۷

نیونز، استن ۱۷۱

»و«

وارطان، ۱۲۲

ولیان (سرهنگ) ۸۴

ونس، سایروس ۲۲۸

ویلسون، ویلیام ۱۷۱

ویلی، جان ۲۲۰

ویلیه، ژرار ۱۳۷

مفتح (آیت‌الله) ۲۴۵

مقدم، ناصر (سپهبد) ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۷۳، ۱۵۸، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۷،
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱

مقرب، احمد (سرلشکر) ۱۶۱، ۱۶۲

ملک مهدوی ۱۶۳

منتظری (آیت‌الله) ۲۴۴

منصور، حسنعلی ۱۱۶

منصوری ۱۱۵

مؤمنی، باقر ۶۲، ۶۳، ۷۵

میرزاده، نعمت ۲۴۳

میزانی ۷۶

میلانی (آیت‌الله) ۹۲

مینا، پرویز ۱۴۳

مینیون، لویی ۲۰۵، ۲۰۶

مینیون، تیری ۱۹۱

»د«

ناس، چارلز ۲۲۷

ناطق، هما ۱۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴

نراقی، احسان ۷۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۳۹

نصیری، محمد ۴۳

»ه

هاشمی رفسنجانی، سیدعلی اکبر (رئیس جمهور) ۲۴۶

هاشمی (سرلشکر) ۷۱

هالیدی، فرد ۱۳۹

هایزر، (ژنرال) ۲۵۴

هلمزه ریچارد ۲۲۶، ۲۲۷

همایون، داریوش ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۶۸

هندرسون، لوی ۴۴، ۴۹، ۵۲

هویدا، امیرعباس ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۱

هیتلر ۶۷

«ی»

یزدی، مرتضی ۲۷، ۳۲



رضا شاه، بنیانگذار سلسله پهلوی با دو فرزندش: محمدرضا، ولیعهد، و خواهر توأمانش،

اشرف.



بهمن ۱۳۳۳: توده‌ایها را در خیابانهای تهران شکار کرده و در برابر عابران سرشان را می‌تراشند.



مصدق، نخست‌وزیر، در میان هوادارانش (۱۳۳۱)



یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه سالروز بازگشتش به قدرت را جشن می‌گیرد. رؤسای عشایر (در عکس کردها) مجبورند وفاداریشان را به شاه با شرکت در رژه اعلام کنند.



در آخرین ماههای دولت مصدق، تظاهراتی به طرفداری از شاه به سردستگی آیت‌الله بهبهانی در برابر کاخ سلطنتی.



۲ آذر ۱۳۴۴: پس از سوء قصد به شاه، متهمان اصلی در تهران محاکمه می‌شوند. پرویز نیکخواه، مغز متفکر توطئه، نفر اول از سمت چپ



شاه و فرح در یک سفر خصوصی به ایتالیا (۱۳۴۴)



تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک، مردی خود شیفته، دوست داشت خودش را نیرومندترین مرد ایران بنامد.



۲۸ بهمن ۱۳۵۷: جنازه‌های چهار تن از نخستین اعدام شدگان دادگاه انقلاب اسلامی. از چپ به راست: خسرو داد، فرمانده هوانیروز؛ رضا ناجی، فرماندار نظامی اصفهان؛ مهدی رحیمی، فرماندار نظامی تهران و ارتشبد نصیری.



بهمن ۵۷: سپید ناصر مقدم، آخرین رئیس ساواک پس از اعدام.



۳۰ بهمن ۵۷: ساواکیها در تهران دستگیر می‌شوند.



دومین رئیس ساواک، سرلشکر حسن پاکروان، به عنوان سفیر کبیر ایران در فرانسه، اعتبار نامه‌اش را به پرزیدنت ژرژ پمپیدو تقدیم می‌کند. (۱۶ اکتبر ۱۹۶۹)



ارتشبد نصیری، سومین رئیس ساواک در ۱۳۵۰



۲۸ بهمن ۱۳۵۷: ارتشبد نصیری به عنوان مقصد فی الارض در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه می‌شود.



۲۷ خرداد ۵۸: دو شکنجه گر ساواک محاکمه می شوند. سمت راست، بهمن نادرپور معروف به تهرانی که چند روز بعد اعدام می شود.



به هنگام دیدار کورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل، در تهران در ژانویه ۱۹۸۰، تظاهراتی از سوی قربانیان ساواک ترتیب داده می شود.